

دولت قدرتمند در روسیه: رشد و بحران

آندری پی. تسیگانکوف
ترجمه سعید خاوری نژاد



انتشارات دولت‌مد

رشت، ۱۳۹۸

سرشناسه	: تسیگانکوف، آندری پی.، ۱۹۶۴-م. 1964 -Tsygankov, Andrei P.
عنوان و نام پدیدآور	: دولت قدرتمند در روسیه: رشد و بحران/ آندری پی. تسیگانکوف؛ ترجمه سعید خاوری نژاد؛ ویراستار وحید خاوری نژاد.
مشخصات نشر	: رشت: انتشارات دولتمرد، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۰ ص: جدول، نمودار.
شابک	: 978-622-95415-6-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: The Strong State in Russia : Development and Crisis, 2014.
موضوع	: اقتدارگرایی -- روسیه -- تاریخ
موضوع	: Authoritarianism -- Russia (Federation) -- History
موضوع	: استبداد -- روسیه -- تاریخ
موضوع	: Despotism -- Russia (Federation) -- History
موضوع	: فرهنگ سیاسی -- روسیه -- تاریخ
موضوع	: Political culture -- Russia (Federation) -- History
موضوع	: دولت
موضوع	: State, The
موضوع	: روسیه -- سیاست و حکومت
موضوع	: Russia (Federation) -- Politics and government
موضوع	: روسیه (فدراسیون) -- سیاست و حکومت -- ۱۹۹۱ م.
موضوع	: -Russia (Federation) -- Politics and government -- 1991
شناسه افزوده	: خاوری نژاد، سعید، ۱۳۶۲ - مترجم
رده بندی کنگره	: JN۶۶۹۵
رده بندی دیویی	: ۳۲۰/۹۴۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۲۵۲۹۶

دولت قدرتمند در روسیه: رشد و بحران

نویسنده: آندری پی. تسیگانکوف

مترجم: سعید خاوری نژاد

ویراستار: وحید خاوری نژاد

ناشر: دولتمرد

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۴۱۵-۶-۲

تلفن: ۰۱۳-۳۳۵۸۴۶۴۵

همراه: ۰۹۱۱۲۴۸۵۹۶۷

وبسایت: www.dolatmardpub.ir

پست الکترونیک: info@dolatmardpub.ir

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۵	فصل اول: مقدمات
۷	روسیه از دو منظر
۷	دیدگاه های غرب گرا.....
۱۰	دیدگاه های بومی گرا.....
۱۲	دیدگاه این کتاب.....
۱۶	مطالعه بیشتر.....
۱۷	یادداشت ها.....
۱۹	ریشه های دولت روسیه: یکه سالاری
۱۹	یکه سالاری چیست و چه نیست.....
۲۵	رژیم های یکه سالار: بسیج و عادی سازی.....
۲۹	دولت و طبقات اجتماعی.....
۳۱	پنج نظام تاریخی.....
۳۴	روندها و شرایط تغییر.....
۳۸	مطالعه بیشتر.....
۳۹	یادداشت ها.....
۴۱	فصل دوم: تاریخ مختصر
۴۳	پیدایش و رشد
۴۳	یکه سالاری پیشا مدرن (۱۰۶۸ - ۱۵۸).....

- یکه سالاری مدرن اولیه (۱۵۸۴ - ۱۳۲۵) ۴۹
- یکه سالاری مدرن و رشد آن (۱۸۵۳ - ۱۶۱۳) ۵۸
- مطالعه بیشتر ۶۶
- یادداشت ها ۶۷

۶۹ افول و انقلاب

- افول قرن ۱۹ ۶۹
- دلایل افول ۷۲
- دهه انقلاب ها ۷۹
- مطالعه بیشتر ۸۳
- یادداشت ها ۸۴

۸۷ دولت شوروی

- خاستگاه ها ۸۷
- دولت شوروی: تداوم و تغییر ۹۲
- اصلاح طلبان دولت شوروی ۹۹
- مطالعه بیشتر ۱۰۳
- یادداشت ها ۱۰۴

۱۰۷ فصل سوم: گذار

۱۰۹ فروپاشی شوروی

- شرایط ساختاری ۱۰۹
- گورباچف و اصلاحات گمراه شده ۱۱۲
- ویرانه های دولت شوروی ۱۱۸
- مطالعه بیشتر ۱۲۳
- یادداشت ها ۱۲۴

۱۲۵ دوره مشکلات دهه ۱۹۹۰

- یلتسین و ائتلاف اجتماعی جدید ۱۲۵

۱۲۸ خصوصی سازی دولت
۱۳۴ جنگ اول چین
۱۳۸ میراث یلتسین
۱۴۲ مطالعه بیشتر
۱۴۳ یادداشت ها

۱۴۵ فصل چهارم: احیاء

۱۴۷ نظام پوتین

۱۴۷ خیزش پوتین و حمایت اجتماعی از او
۱۵۰ دیدگاه پوتین درباره دولت روسیه
۱۵۲ سلطه یک و نیم حزبی
۱۵۶ متمرکزسازی پس از بسلان
۱۵۹ نقش مدودف
۱۶۳ مطالعه بیشتر
۱۶۴ یادداشت ها

۱۶۷ سرمایه داری دولتی

۱۶۷ ماهیت سرمایه داری روسیه
۱۷۰ لیبرالیزه شدن و «اشرافیت جدید»
۱۷۲ الیگارش زدایی
۱۷۷ گسترش حوزه انرژی
۱۸۲ ارزیابی سرمایه داری روسیه
۱۸۴ مطالعه بیشتر
۱۸۵ یادداشت ها

۱۸۹ دموکراسی مدیریت شده

۱۸۹ دیدگاه های روسیه درباره دموکراسی
۱۹۳ واژه های کرملین و دموکراسی مدیریت شده

- ۱۹۶.....اهمیت دموکراسی مدیریت شده
- ۱۹۹.....تصورات عمومی درباره نظام سیاسی روسیه
- ۲۰۱.....مطالعه بیشتر
- ۲۰۲.....یادداشت ها

قدرت بزرگ عادی

- ۲۰۷.....تنگناهای بین المللی روسیه
- ۲۱۰.....پرداختن به غرب
- ۲۱۴.....حفظ جایگاه قدرت بزرگ
- ۲۱۸.....عملکرد
- ۲۲۰.....مطالعه بیشتر
- ۲۲۱.....یادداشت ها

فصل پنجم: بحران

۲۲۳

اعتراض

- ۲۲۵
- ۲۲۶.....سنت اعتراض اجتماعی در روسیه
- ۲۲۹.....معترضان جدید و مطالبات ایشان
- ۲۳۲.....پاسخ دولت
- ۲۳۸.....ضعف نهادها
- ۲۴۰.....مطالعه بیشتر
- ۲۴۰.....یادداشت ها

ملی گرایی قومی

- ۲۴۳
- ۲۴۳.....خلاء ارزش ها
- ۲۴۵.....ملتی مدنی
- ۲۴۷.....ملت روسی
- ۲۵۱.....دولت - تمدن
- ۲۵۴.....ایرادات ایدئولوژی جدید

مطالعه بیشتر..... ۲۵۶

یادداشت ها..... ۲۵۷

۲۶۱

فساد

خاستگاه های فساد روسیه..... ۲۶۱

فساد در زمان پوتین..... ۲۶۵

مبارزه با فساد و آینده آن..... ۲۶۹

مطالعه بیشتر..... ۲۷۳

یادداشت ها..... ۲۷۳

۲۷۷

تنش با غرب

فقدان چارچوب در روابط روسیه و غرب..... ۲۷۷

چالش های جدید از سوی غرب..... ۲۸۰

پاسخ کرملین..... ۲۸۵

آینده نامعلوم..... ۲۹۱

مطالعه بیشتر..... ۲۹۲

یادداشت ها..... ۲۹۳

۲۹۷

نتیجه گیری

۲۹۹

دولت روسیه به کدام سو می رود؟

آیا دولت روسیه از نظر تاریخی پایدار است؟..... ۲۹۹

کار ناتمام..... ۳۰۲

روسیه فردا..... ۳۰۸

یادداشت ها..... ۳۰۹

فهرست جداول

- جدول ۱: ۱۰ ویژگی یکه سالاری در مقایسه با نظام رقابتی..... ۲۳
- جدول ۲: پنج نظام تاریخی روسیه..... ۳۴
- جدول ۳: دوره های سیاسی روسیه..... ۳۷
- جدول ۴: شرایط بین المللی رژیم های شوروی..... ۹۴
- جدول ۵: [نرخ رشد] تولید ناخالص ملی اتحاد شوروی و ایالات متحده، ۱۹۸۵ - ۱۹۶۰..... ۱۱۰
- جدول ۶: نرخ رشد اقتصاد شوروی در ۱۹۹۱ - ۱۹۸۵)..... ۱۱۵
- جدول ۷: درآمد و هزینه حکومت روسیه در ۱۹۹۸ - ۱۹۹۲ به نسبت تولید ناخالص داخلی..... ۱۳۴
- جدول ۸: شاخص های اقتصادی پایه ای روسیه در ۲۰۰۷ - ۱۹۹۹ (درصد تغییر سالانه)..... ۱۷۴
- جدول ۹: رشد تولید ناخالص داخلی روسیه در ۲۰۰۷ - ۱۹۹۹ (درصد)..... ۲۱۵
- جدول ۱۰: مقایسه دولت - تمدن با سایر ایدئولوژی های ملی..... ۲۵۳

فهرست نمودارها

- نمودار ۱: صادرات نفت شوروی به کشورهای غربی..... ۹۸
- نمودار ۲: قیمت جهانی نفت در ۲۰۰۹ - ۱۸۷۰ (واقعی) و در ۲۰۳۵ - ۲۰۱۰ (طبق پیش بینی اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده آمریکا)..... ۱۷۸
- نمودار ۳: نوع دموکراسی مورد نیاز روسیه چیست؟..... ۱۹۱

پیشگفتار

روسیه در اواخر ۲۰۱۱ با پشت سر گذاشتن دهه های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ وارد عصر سیاسی جدیدی شد. اعتراض سیاسی در واکنش به انتخابات دستکاری شده دوما^۱، آشکارتر از تحولات دیگر، بیانگر بحرانی در توسعه کشور شد. روسیه وارد سومین مرحله تکامل پسا کمونیستی خود می شد.

در طول دهه ۱۹۹۰ گونه اول دولت روسیه با زدودن آن چه که از عصر شوروی باقی مانده بود و با ایجاد بنیان های نظام جدیدی، نهادهای خود را متحول کرد. خصوصی سازی، ثبات دهی به اقتصاد کلان، [وضع] قانون اساسی جدید، انتخابات مستمر و ترک داوطلبانه قدرت توسط رهبر، از جمله این تحولات بود. در طول دهه ۲۰۰۰ گرایش سیاسی [به حالت سابق خود] بازگشت. ولادیمیر پوتین^۲ به عنوان رئیس جمهور^۳ گونه دوم دولت روسیه، خواهان تقویت دولت در عین حفظ بنیان های موجود جهت توسعه اقتصادی شد. وی با وارد کردن نخبگان امنیتی برجسته به ساختار حاکم، به متحد کردن طبقه سیاسی که در گذشته چند دسته شده بود کمک کرد. پوتین همچنین با ایجاد ثبات سیاسی، فرصت های اقتصادی جدید و خدمات اجتماعی، به دنبال کسب وفاداری مردم رفت. طبقه متوسط اکنون حدود ۲۵ درصد از جمعیت را در قیاس با ۵ درصد در دهه ۱۹۹۰ تشکیل می دهد.

با این حال، همان طبقه متوسطی که پوتین به دنبال ایجاد آن بود نظام دولت قدرتمند^۳ وی را به چالش کشیده است. به علاوه، برخی در ساختار حاکم، با ریاست جمهوری

1. State Duma / Государственная Дума
2. Vladimir Putin / Влади́мир Пу́тин
3. strong state/ сильное государство

دمیتری مدودف [مدودیف]^۱ راحت بودند و از تصمیم پوتین برای بازگشت به قدرت رضایت نداشتند. بسیاری در روسیه اکنون از دستاوردهای دوره پوتین شامل تحکیم دولت، احیای اقتصادی، پایان جنگ چچن^۲ و احیای جایگاه بین المللی روسیه ناراضی هستند. نظام نشان داد که قادر نیست آزادی بیشتر، حاکمیت قانون و اعتماد اقتصادی دوباره ارائه کند. بنابراین برخی از اعضای اپوزیسیون روسیه، خود نظام پوتین را محکوم می کنند. دیگران از نظام سیاسی بازتر، امحای فساد و قوانین شفاف برای تجارت حمایت می کنند، اما نمی خواهند به دهه ۱۹۹۰ بازگردند و [بنابراین] از بهبود تدریجی نظام پشتیبانی می کنند. آیا گونه سوم دولت روسیه این بحران را از طریق اصلاحات از بالا حل و فصل می کند؟ آیا پوتین که به عنوان ثبات دهنده ای محافظه کار شناخته می شود، قادر به برداشتن گام هایی جدی برای بهبود نظام است؟ در غیر این صورت، آیا روسیه دستخوش استحاله انقلابی دیگری خواهد شد؟

این سؤالات جزو پرسش های الهام دهنده به من برای بررسی سیاست روسیه از ظهور تا دوره معاصر آن است. در نگارش آن از دو ملاحظه وابسته به هم انگیزه گرفته ام - یکی تدریس و دیگری تحقیق. ابتدا، در صدد کمک به دانشجویانی بودم که در دانشگاه های غربی، سیاست روسیه می خوانند. بر اساس تجربه ای که از تدریس از دهه ۲۰۰۰ داشته ام، بیشتر کتب درسی با استفاده از فرضیات لیبرال غربی درباره روسیه بحث می کنند و درباره بستر تاریخی و فرهنگی چیز زیادی بیان نمی کنند. به طور معمول، دروس مربوط به سیاست روسیه با بحث درباره نظام شوروی و فروپاشی آن شروع می شوند؛ گویی روسیه، پیش از کمونیسم هیچ تجربه سیاسی چندصد ساله مهمی نداشت. از این گذشته، چنین درس هایی به تمرکز بر سیاست «داخلی» روسیه گرایش دارند و اهمیت جهان خارج را در شکل دهی به نظام سیاسی روسیه نادیده می گیرند. این امید را دارم که کتاب من، در صورت پذیرش به عنوان کتابی درسی، برخی از این نواقص را جبران خواهد کرد.

اگرچه در نگارش این کتاب، مخاطبان دانشجو را مد نظر قرار داده ام، امیدوارم که برای محققان و عموم نیز جالب باشد. انگیزه دوم من برای نگارش این کتاب تأکید بر

1. Hagia Sofia

2. Chechnya War / Чеченская Война

نیروی بالقوه فرهنگ و تاریخ در نظام سیاسی روسیه است. مطالعه روسیه با مقایسه کردن آن با سایر ملل حائز اهمیت است، اما با این وجود نباید به چیزی تبدیل شود که استفان کوهن^۱ به آن تحت عنوان «مطالعات روسیه بدون روسیه» اشاره کرد. تا زمانی که مردم روسیه سیاست خود را با رجوع به دوره مشکلات^۲، قدرت دوگانه^۳، بین تزاری^۴ یا سایر دوره های دارای اهمیت تاریخی درک کنند، حوزه [مطالعات] سیاست روسیه زنده است و نباید فقط به شاخه ای منطقه ای از سیاست مقایسه ای تبدیل شود.

مفهوم روسی دولت قدرتمند یا بسیار متمرکز^۵ که در حکومت یکه سالارانه تزار^۶ ریشه دارد در این کتاب نقش محوری دارد. من ادعای تفسیر بدیعی از مسائل و معماهای سیاسی روسیه را ندارم، چه برسد به این که راه خروجی از بحران معاصر این کشور را نشان بدهم. در عوض، می گویم که نگاه به روسیه از چشم اندازی غربی، محدودیت دارد و راه تفکر بدیلی درباره ملت و مشکلات آن وجود دارد. امروزه پس از دهه ها خفقان کمونیستی، چنین تفکری به آهستگی در داخل کشور در حال رواج است. دولت قدرتمند روسیه طی قرن ها تکامل یافته و بقاء پیدا کرده است و این خود به تنهایی حاکی از نیروی تاریخی و احیای احتمالی آن در آینده است. این حقیقت که تمام جریانات فکری عمده در روسیه - لیبرال ها، سوسیالیست ها، محافظه کاران و اوراسیاگرایان^۷ - به طور تاریخی، دیدگاه های متمایز خود را درباره دولت قدرتمند جهت رفع مشکلات کشور ارائه کرده اند، اهمیت آن را بیشتر نشان می دهد. از این منظر، پرسش اصلی پژوهش این نیست که آیا روسیه دولت قدرتمندی را دوباره ایجاد خواهد کرد، بلکه چه نوع دولت قدرتمندی خواهد بود و تحت چه شرایطی به احتمال، اقدام خواهد کرد.

1. Stephen Cohen

2. Time of Troubles / Смутное Вре́мя:

دوره فترت و هرج و مرج در روسیه تزاری، از مرگ فئودور اول در ۱۵۹۸ تا جانشینی میخائیل اول در ۱۶۱۳

3. Dual Power / Двоевла́стие:

وضعیت پس از فوریه سال ۱۹۱۷ که طی آن، دو قدرت وجود داشت: شوراها کارگری، به ویژه شورای پتروگراد و دستگاه نظارت رسمی دولت موقت سوسیالیست های دموکراتیک

4. In-Between-Tsardom / Междуца́рствие:

دوره فترت، از مرگ آکساندر اول در ۱ دسامبر ۱۸۲۵ تا جانشینی نیکلای اول در ۲۶ دسامبر آن سال

5. си́льное госуда́рство

6. самоде́ржа́вие

7. Eurasianists / Евразийцы

این کتاب بر اساس ترتیب تاریخی، به صورت مرور کلی پنج مدل متمایز دولت قدرتمند روسیه سازماندهی می شود - شاهزاده نشین کیف^۱، شاهزاده نشین مسکو^۲ [یا نظام مسکوئی]^۳، امپراتوری رومانوف^۴، دولت شوروی^۵ و جمهوری پسا شوروی^۶ - با تأکیدی بر دو مورد آخر. در سراسر این کتاب درباره شرایط اساسی ظهور، تثبیت و افول هر یک از این مدل ها بحث خواهم کرد. در میان این شرایط، بر نقش ایفاء شده توسط تهدیدات خارجی، طبقات اجتماعی در حال خیزش و رهبری تأکید خواهم کرد. حرف من این است که هر زمان که ترکیبی از این شرایط قابل تشخیص بود، در اثر آن، نتایج سیاسی مختلفی در روسیه رخ می داد. دولت معاصر به طور فزاینده ای از طریق واکنش به چالش های اقتصادی بین المللی و فشارهای طبقه متوسط در داخل شکل می گیرد. موفقیت اقدامات رهبری فعلی جهت اصلاح نظام موجود، نامشخص است.

1. Kiev principality / Кіевское кня́жество:

حکومت شاهزاده نشینان کیف یا روس کیف در قرن های ۱۳ - ۹

2. Grand Principality of Moscow / вели́кое кня́жество Моско́вское:

حکومت دوک نشین مسکو یا حکومت روس مسکوئی در قرن های ۱۶ - ۱۴

3. Muscovy

4. Romanov empire / Романовская Имперія

5. Soviet state / советское госуда́рство

6. post-Soviet republic / постсоветская респу́блика

فصل اول: مقدمات

روسیه از دو منظر

«هنگامی که روسیه در واقع در هشدار دهنده ترین حالت قرار دارد، غرب به طور لزوم در بالاترین سطح هشدار قرار نمی‌گیرد یا هنگامی که روسیه در حقیقت حداکثر اطمینان را می‌دهد، غرب به طور لزوم بیشترین اطمینان را ندارد».

مارتین مالیا^{۱)}

بیاید با طرح دو چشم انداز متفاوت آغاز کنیم و پرداخت به روسیه را از آن دو شروع کنیم - غرب گرا و بومی گرا. غرب گرایان، روسیه را به عنوان عضو تمدن غربی می‌بینند و فرهنگ خود را برتر از تمام فرهنگ های دیگر در نظر می‌گیرند. بر خلاف آن، بومی گرایان به دنبال درک روسیه از داخل با تأکید بر تجربیات فرهنگی و تاریخی آن هستند. هر یک از این چشم اندازها به نوع خود ناقص است.

دیدگاه های غرب گرا

غرب گرایی به طور صرف دیدگاهی درباره روسیه از منظری غربی نیست، بلکه تصویری است که روسیه را ملتی در نظر می‌گیرد که از لحاظ فرهنگی، تاریخی و نهادی، پایین تر است. غرب گرایی وجود مسیر تاریخی اصیل روسیه را انکار می‌کند یا چنین مسیری را تهدیدی برای منافع و ارزش های ملل غربی در نظر می‌گیرد. ایده های قوم محورانه، به سایر فرهنگ ها بی اعتنا هستند و با چشم اندازهای بدیل رابطه خوبی ندارند. در این شکل افراطی، غرب گرایی، به جای تجزیه و تحلیل، تصویری بازتابی از «خود» به «دیگری»

1. Martin Malia

نشان می دهد. «دیگری» به صورت فاقد آن چه که «خود» ابداع کرده در نظر گرفته می شود. در حالی که «خود» متمدن، بهره مند از توسعه اقتصادی و دموکراتیک در نظر گرفته می شود، «دیگری» وحشی به صورت ارتجاعی و سرکوبگر معرفی می شود. دیدگاه های «دیگری»، هنگام مطالبه جهت به رسمیت شناخته شدن، به طور بارز توسط «خود» مردود دانسته می شود یا با واهمه و تردید به آن ها نگرسته می شود.

شرقی شناسی^۱ اثر کلاسیک ادوارد سعید^۲ نمونه ای از غرب گرایی به عنوان تصویری بازتابی از شرق است. پس از این که روسیه به عنوان قدرت مستقلی پدیدار شد، فرضیات قوم محورانه مشابهی به اذهان محققان غربی شکل داده است. در زمانی که [آستولف لویی لئونور] مارکی دو کوستین^۳ در دهه ۱۸۳۰ درباره روسیه نوشت که ملتی «به طور ذاتی تهاجمی» بود که «پیش از اعمال جباریت بر سایر ملل، دست به مطیع سازی خوار کننده ای می زند»^(۲)، روسیه توسط شماری از اروپایی هایی که فرصت دیدار از آن را پیدا کرده بودند، از پیش چنین در نظر گرفته شده بود.^(۳) آمریکایی ها نیز نسخه تصویر غرب گرایانه خود را از این کشور ابداع کردند. همان طور که توسط دیوید فاگلستانگ^۴ مورخ نشان داده شد، از اواخر قرن ۱۹ محافل متنقد در ایالات متحده، روسیه را «جفت تاریک» خود در نظر می گرفتند - بی حرمت کننده آزادی های دینی و حقوق مالکیت.^(۴) انقلاب و جنگ سرد در قرن ۲۰ موجب تقویت چنین تصوراتی درباره روسیه در غرب شد. امروزه این تصور همچنان نیرومند است و منتقدان روسیه به دلیل عدم پذیرش نهادهای غربی و در مقابل، توسل روسیه به سنت های امپراتوری و یکه سالارانه^۵ خود، به کرات حمله می کنند.^(۵)

دیدگاه غرب گرا واحد نیست و به دو شکل مطرح می شود: لیبرال و محافظه کار. به محققان غربی محدود نمی شود. در واقع، خود روسیه ای ها گاهی دیدگاه هایی دارند که تا حد زیادی با دیدگاه غرب گرایانه لیبرال مطابقت دارد.^(۶) دیدگاه غرب گرایانه لیبرال، روسیه را از نظر نهادی با غرب بیگانه می انگارد. آن ها نقد خود را نه متوجه مردم بلکه به

-
1. Orientalism
 2. Edward Said
 3. Marquis de Custine
 4. David Foglesong
 5. autocratic

حکومت مردم معطوف می کنند که از نگاه ایشان، بیش از حد متمرکز و به جامعه بی اعتناء است. آن ها احترام به آزادی فردی، حقوق مالکیت و دموکراسی نمایندگی را با حکومت قدرتمند ناسازگار در نظر می گیرند. این مکتب فکری که چشم انداز مترقی و جهان وطن دارد، چنین می پندارد که هنگامی که روسیه حکومت خود را بهبود دهد به اجتماع جهانی غرب محور ملت ها خواهد پیوست و به طور کامل توسط آن ها پذیرفته خواهد شد. در واقع، روسیه ای ها به دشواری گزینه [و دلیل] دیگری برای انجام ندادن این کار دارند. همان طور که فرانسیس فوکویاما^۱ به صورت مشهوری بیان کرد، انسان با فراگیر کردن لیبرال دموکراسی غربی به عنوان «شکل غایی حکومت بشری» به واقع، به تکامل نهادی خود پایان داد.^(۷) غرب گرایان لیبرال با تبعیت کامل از این دیدگاه، انتظار داشتند که اصلاح طلبان روسیه ای از قبیل میخائیل گورباچف [گارباجف]^۲ و بوریس یلتسین^۳ کشور را به غرب نزدیک تر کنند. رهبران محافظه کار روسیه ای از قبیل نیکلای اول^۴ یا ولادیمیر پوتین اغلب چنین در نظر گرفته می شوند که کشور را به گذشته غیر متمدن خود برمی گرداندند. این تصور مترقی خطی، همچنان بر بخش اعظم جامعه علمی جهان در رابطه با روسیه تأثیر می گذارد.

غرب گرایان محافظه کار، نه فقط از نهادهای حاکم بلکه از فرهنگ روسیه نیز انتقاد می کنند. آن ها بر خلاف همتایان لیبرال خود از تاریخ متمایز روسیه درک وسیع تری دارند و امید چندانی به تحول آن در مسیر غربی ندارند. اما ایشان نیز در مفروضات خود قوم محور هستند زیرا به تهدیدآمیز در نظر گرفتن تفاوت های فرهنگی «دیگری» برای ارزش ها و منافع «خود» گرایش دارند. تصورات غرب گرایانه محافظه کار در رابطه با فرهنگ و تاریخ روسیه اغلب یک سوپه و نامتوازن است. به عنوان مثال، آن ها روسیه را به عنوان امپراتوری سرکوب کننده ملیت ها، رژیم یکه سالارانه ای که از حقوق شهروندان خود متنفر است و قدرتی توسعه طلب که به قواعد بین المللی موجود بی احترامی می کند

-
1. Francis Fukuyama
 2. Mikhail Gorbachov / Михайл Горбачёв
 3. Boris Yeltsin / Борис Ёльцин
 4. Nicholas I / Никола́й I

در نظر می گیرند. چنین ترسیم هایی، سابقه طولانی روسیه را در حفاظت از ملیت های کوچک در برابر حملات خارجی، اقدامات مکرر روسیه به منظور اصلاح نظام اقتصادی و سیاسی خود و تلاش های آن برای رسیدن به ملل غربی، کم اهمیت جلوه می دهد. غرب گرایان محافظه کار با تردید به توان کشور در اصلاح، گاهی آشکارا می گویند که روسیه ضعیف تری را ترجیح می دهند که از نظر ایشان برای جهان بیرون خطر کمتری داشته باشد.^(۸) آن ها نیز با اصلاح طلبان لیبرال روسیه در این [دیدگاه] که ظرفیت های کشور برای ضربه زدن به غرب تلف می شود، هم رأی هستند.

دو دیدگاه غرب گرا، در انتقاد از توسعه روسیه در زمان ولادیمیر پوتین، با هم اشتراک نظر دارند. «روسیه پوتین»، سرکوبگر، غیر دموکراتیک و توسعه طلب در نظر گرفته می شود. غرب گرایان با مقایسه کردن نهادهای حکومتی با استالینسم و متصور شدن بازگشت کشور به دور دیگری از خشونت سازماندهی شده توسط دولت، به این نهادها حمله می کنند. آن ها به تجربه قبلی خدمت پوتین در کا. گ. ب.^۱ به عنوان مدرکی دال بر مداخله رژیم فعلی در قتل روزنامه نگاران مستقل و جاسوسان فراری اشاره می کنند. آن ها همچنین اصرار می کنند که چشم انداز ایدئولوژیک روسیه در اصل ضد غربی و توسعه طلبانه است. تحولات مختلفی که در کشور در حال رخ دادن است - اقدامات جدیدی جهت درک نقش روسیه در تاریخ، تصمیمات درخصوص سازمان های غیر دولتی خارجی و داخلی، موارد خشونت قومی و انتقاد از سیاست خارجی آمریکا - به این صورت توضیح داده می شود که ناشی از فقط نظام غیر دموکراتیک روسیه است. از نظر بسیاری از غرب گرایان، روسیه به طور مجدد به دشمن قدرتمندی تبدیل شده است که همانند جنگ سرد باید آن را مهار کرد نه این که با آن درگیر شد.^(۹)

دیدگاه های بومی گرا

از نظر دیدگاه های بومی گرا، تجربه تاریخی و فرهنگی روسیه با تجربه ملل غربی تمایز اساسی دارد. بر اساس این دیدگاه، روسیه از زمان پدیدار شدن بر روی نقشه جهان،

مورد منحصر به فردی بوده است و نمی تواند همیشه با غرب هماهنگ باشد. روسیه باید از داخل درک شود، یعنی از طریق تجربه خود و نه با مقایسه شدن با توسعه ملل دیگر. در نتیجه چنین رویکردی، بومی گرایان در مقایسه با غرب گرایان، از نهادهای [حکومتی] روسیه کمتر انتقاد می کنند. به طور خاص، بسیاری از بومی گرایان، یک سالاری را برای توسعه کشور ضروری در نظر می گیرند و آن را به طور لزوم در داخل سرکوبگرانه یا توسعه طلبانه تصور نمی کنند. بر خلاف تعریف یک سالاری که بر گرایش دیکتاتوری و تمامیت خواهانه نظام تأکید می کند، بومی گرایان به قابلیت یک سالاری در غلبه شدن بر چند دستگی و بسیج منابع برای توسعه بلند مدت و به سازگاری نظام با برخی عناصر دموکراسی اشاره می کنند.

اگرچه دیدگاه بومی گرا به تمرکز بر خود کشور گرایش دارد و به طور ضمنی به رویکردهای بین ملتی مقایسه ای بدبین است، اما یکدست نیست. در فصول بعدی، نشان می دهیم که یک سالاری در روسیه مورد حمایت جریانات سیاسی مختلفی قرار می گرفت و به طور مشابهی مورد حمایت لیبرال ها، اسلاوگرایان^۱، عوام گرایان، سوسیالیست ها و اوراسیاگرایان بود. این جریانات در دیدگاه خود درباره هویت کشور، روابط دولت - جامعه و روابط با جهان خارج اختلاف نظر داشتند، اما با این حال اغلب در تحسین یک سالاری به عنوان لازمه بقاء و توسعه روسیه اشتراک نظر داشتند. بومی گرایان در رد ایده تغییر خارج از دولت و بدون حمایت دولت، متحد هستند. این دیدگاه به خوبی در یکی از سخنرانی های ولادیمیر پوتین ثبت شده که در آن می گوید:

«دولت ما و نهادهای آن همواره نقشی استثنائی در حیات کشور و مردم آن ایفاء کرده است. از نظر روسیه ای ها دولت قدرتمند به معنای یک ناهنجاری نیست که باید از آن خلاص شد. به کل برعکس، آن را منبع و متضمن نظم و آغازگر و نیرو محرکه اصلی هر تغییری در نظر می گیرند».^(۱۰)

حامیان دولت قدرتمند در روسیه، علاوه بر ایدئولوژی هایی که تفاوت هایی اساسی دارند، در ترجیحات خود برای سرعت توسعه کشور اختلاف داشته اند. محافظه کاران و اصلاح طلبان در حالی که به دولت قدرتمند وفادار می مانند، بنا به دلایلی که دارند نهاد را ارج می نهند. بومی گرایان محافظه کار، مدافع وضع موجود^۱ بوده اند و نظام را به عنوان ستون اصلی تمامیت ارضی، ثبات، امنیت و حفظ ارزش های اجتماعی موجود ارج می نهند. بنا به اظهار اولین مورخ رسمی روسیه، نیکلای کارامزین^۲ که این گفته وی مورد نقل قول بسیار قرار گرفته است، «یکه سالاری، سرپناه روسیه است؛ شادی روسیه به یکپارچگی آن به بستگی دارد».^(۱۱) بومی گرایان لیبرال یا اصلاح طلب، دولت قدرتمند را نهاد مسئول آغاز و اجرای تغییرات اجتماعی مبرم در نظر می گیرند. بومی گرایان لیبرال، از پتر کبیر^۳ گرفته تا پوتین، به دنبال نوسازی روسیه در عین حفظ و توسعه نهادهای دولتی آن بوده اند.

دیدگاه این کتاب

دیدگاه این کتاب با دیدگاه بومی گرایان تا حد زیادی همسو است و بر تاریخ روسیه به مثابه راهنمایی برای درک آینده این کشور تأکید می کند. نهادهای تاریخی روسیه مسیر توسعه آن را همچنان تعیین می کنند. در این مسیر، روسیه به گرفتن چیزی که نظام سیاسی آن قادر به عاریه گرفتن از سایر ملل است ادامه خواهد داد. روسیه به طور تاریخی از طریق مقایسه جایگاه خود با جایگاه سایر ملل، توسعه یافته است و مقایسه بین ملتی، جهت درک تکوین آن نه تنها مفید بلکه ضرورت دارد. برای تبیین این دیدگاه، سه گزاره را مطرح می کنم.

ابتدا این که یکه سالاری در مرکز ساخت تاریخ سیاسی روسیه قرار دارد. در تاریخ پرهرج و مرج روسیه، بسیاری مخالف اصل یکه سالاری بوده اند و برای از بین بردن آن تلاش کرده اند. در قرن ۱۶، شاهزاده آندری کوربسکی^۴ رهبری مخالفت با حکومت ایوان

1. status quo

2. Nikolai Karamzin / Никола́й Кара́мзин

3. Peter the Great / Пётр Вели́кий

4. Andrei Kurbski / Андре́й Ку́рбский

مخوف^۱ را به دست گرفت. یک قرن بعد، مخالفت از جانب کلیسای ارتدوکس به رهبری پاتریارک^۲ نیکون^۳ انجام شد که تزار آلکسی^۴ را به چالش کشید و جلوی دیدگاه یکه سالارانه وی را گرفت.

با این وجود، هر دفعه که یکه سالاری بقاء پیدا کرد، منتقدان خود را سرکوب نمود و حکومت خود را بیشتر تثبیت کرد. در قرن ۱۹ یک طبقه اجتماعی کامل، روشنفکر^۵، جهت حمایت از استحاله انقلابی روسیه پدیدار شد. اما هنگامی که در عمل، در اوایل قرن ۲۰ انقلابی رخ داد دولت یکه سالار ناپدید نشد، بلکه جهش عظیمی کرد. نظام شوروی بخش هایی از نظام قدیمی را به شکلی به شدت ناقص بازتولید کرد. ایدئولوژی کمونیسم جایگزین دین شد و حکومت تک حزبی جایگزین دولت تزاری. اصل اساسی یکه سالاری به طور مجدد بقاء یافت. سرانجام، دولت پسا شوروی روسیه در حال طراحی ساخت جدیدی برای دولتی قدرتمند است که از جهاتی یکه سالاری سنتی را به یاد می آورد. با توجه به این تکرارهای چشمگیر نظام، جای تعجب ندارد که مبحث سیاسی اصلی در تاریخ روسیه درباره اشکال بهینه و شاخص های حکومت قدرتمند است نه شایستگی های بنیادی آن.

همچنین توضیح می دهم که در بستر سیاسی روسیه، تأسیس حکومتی قدرتمند، واکنشی عقلانی بود. دو وضعیت، مسیر سیاسی روسیه را طوری تعیین کرد که در اساس خود با مسیر ملل غربی تفاوت دارد: روابط دولت با نخبگان و معمای امنیتی^۶ شدید. در داخل، مراکز قدرت بدیل در روسیه، [یعنی] نخبگان، حتی در زمان تهدید دهشتناک از جانب مغول ها نیز ناتوانی خود را در متحد شدن نشان دادند. هنگامی که سرزمین های روسیه با کمک شاهزاده [نشین] اعظم مسکو^۷ «یکپارچه شد»، نخبگان استقلال و توان سابق خود را به عنوان اپوزیسیونی مؤثر در برابر تزار از دست دادند. بر خلاف آن، دولت های

1. Ivan the Terrible / Ив́ан Гро́зный

2. Patriarch / патриарх: از رتبه های مذهبی عالی در آیین ارتدوکس شرقی

3. Nikon / Никон

4. Tsar Alexei / Царь Алексѣй

5. интеллигѣncia (intelligentsia)

6. security dilemma

7. Grand Principality of Moscow / Великое княжество Моско́вское

اروپایی در نتیجه ترتیبات پیچیده مورد مذاکره میان پادشاهان، بازرگانان و لردهای فئودال پدیدار شدند.^(۱۲) ریشه های تاریخی مفهوم غربی تفکیک قوا در این ترتیبات قرار دارد. گرفتاری داخلی در اثر ناامنی خارجی شدید روسیه افزایش یافت. روسیه که در مرکز اوراسیا قرار داشت، مرزهای [یا موانع مرزی] طبیعی انگشت شماری داشت و به طور مکرر مورد حمله خارجی ها قرار می گرفت - از مغول ها گرفته تا ناپلئون و هیتلر. نجیب زادگان، کلیسا و سایر مراکز مستقل حیات اجتماعی، در واکنش به این وضعیت راهبردی، در برابر متمرکز شدن دولت بیشتر تسلیم شدند. تجلیل از یکه سالاری آن قدر گسترده بود که دولت اندکی پس از شکل گیری مجدد از پایین پس از دوره مشکلات، گرایشات جدیدی به کنترل و موازنه های^۱ بالقوه قدرت خود نشان داد. به موازات حرکت سیاست در اروپا به سوی تجمیع قدرت ملی، روسیه با تقویت یکه سالاری، به سمت حفاظت از خود در برابر [حملات] بیگانگان آتی رفت. فشارهای خارجی تا حد زیادی عامل تصمیم دولت به اعمال نظام دستوری سربازگیری طولانی مدت و قانونی کردن نظام رعیتی بود. این امر جمع آوری مالیات و بسیج نیروی نظامی را بسیار تسهیل کرد. از نظر تاریخی، آهنگ حرکت یکه سالاری روسیه، از دولت ضعیف (دوره مشکلات، ۱۶۱۳ - ۱۵۸۴) به دولت مستحکم بود. می توان چندین دوره بزرگ در تاریخ سیاسی کشور یافت که هر یک ناشی از ترکیبی از چالش های خارجی، بحران های دودمانی و اقدامات اشتباه به منظور متحول کردن نظام بود. هر دو مورد که جهت اصلاح و تثبیت دولت انجام شد، واکنش هایی عقلانی به مجموعه شرایط تاریخی داخلی و بین المللی پرتکرار بود.

این گفته که واکنش یکه سالارانه عقلانی بود به معنای توجیه مطلوب بودن هر گونه سیاست یکه سالاران روسیه نیست. نظام های یکه سالارانه و حاکمان یکه سالار در کشور تفاوت های بسیاری داشتند. برخی حاکمان به هیچ وجه تأثیرگذار نبودند. آن ها نیاز به توسعه داخلی را نادیده گرفتند و به ماجراجویی های بین المللی خطرناک پرداختند. اما دیگران با بهره گیری از مزایای نظام از قبیل توان ریزی برای اهداف بلند مدت و

بسیج منابع اجتماعی و مادی لازم، از وقت خود هوشمندانه استفاده کردند. این حقیقت که برخی یکه سالاری ها و حاکمان آن ها تأثیرگذاری کمتری داشتند به دشواری می تواند استدلالی علیه یکه سالاری باشد. نظام های سیاسی رقیب در غرب نیز نقائص خود را دارند و در عمل، حاکی از نفوذ مبهم لابی های تجاری هستند نه نفوذ مردم. چنین نظام هایی مستعد عملکرد به صورت الیگارشیک^۱ هستند نه دموکراتیک. ارسطو^۲ از قبل درباره خطر حکومت الیگارشی ناشی از سرشت غارتگرانه نخبگان و رفتار مبتنی بر تأمین منافع شخصی هشدار داده بود.

استدلال آخر من درخصوص توسعه معاصر روسیه است. به خواننده می گویم که عصر پسا شوروی روسیه باید به عنوان بحران حاکمیت دولت قدرتمند درک شود. نظام دولت قدرتمند به واسطه میزان بالای قدرت و اقتدار تمرکز یافته در دست قوه مجریه، از نظام غربی رقیب مجزا می شود. در حالی که روسیه از نظر تاریخی بر حاکمیت دولت قدرتمند تکیه کرده، مدل های مختلفی از دولت قدرتمند را تجربه کرده است. یکه سالاری سنتی با نظام مسکویی تفاوت داشت. نظام مسکویی با نظام تأسیس شده توسط سلسله رومانوف فرق می کرد. یکه سالاری رومانوف حتی در متمرکزترین شکل خود در زمان پتر کبیر با نظام تمامیت خواهانه استالین همسان نبود. شرایط داخلی و بین المللی متفاوت باعث به وجود آمدن نظام های دولت قدرتمندی شد که به بیشترین میزان، مناسب این شرایط بودند، با این حال روسیه ای ها همواره نظام های اقتدار بسیار متمرکزی را به منظور پاسخ به چالش های تاریخی خود به طور مجدد به وجود می آوردند. در حالی که نظام جدید برخی از ویژگی های خود را از تجربیات قبلی به عاریه می گیرد، به شرایط جدید و مطالبات مردمی پاسخ می دهد و بنابراین به احتمال، از نظر تاریخی متمایز است.

پرسش این است که آیا روسیه نوعی از حکومت قدرتمند را خواهد یافت که مناسب نیازهای اقتصادی و اجتماعی کشور باشد و در عین حال به آرزوهای سیاسی بنیادی هر دو نخبگان و توده ها پاسخ بدهد. برخی نیروهای بین المللی و داخلی قدرتمند علیه موفقیت

1. oligarchic
2. Aristotle

روسیه فعالیت می کنند. سیاست روسیه بیش از حد قطبی باقی می ماند و محافظه کاران با لیبرال ها رابطه اندکی دارند. محافظه کاران اغلب تحت تأثیر دلتنگی برای «دوران بهتر گذشته» قرار می گیرند. آن ها قادر به درک این امر نیستند که جهان تغییر کرده است و اشکال یکه سالارانه قدیمی مبتنی بر توارث یا اصول کمونیستی دیگر برای روسیه نتیجه ای نخواهد داشت. به علاوه، محافظه کاران روسیه به حفاظت بیش از اندازه از دولت و واهمه از مشارکت مردم در سیاست گرایش دارند. به همان صورت، لیبرال ها نیز از دیدگاهی آرمانشهرگرایانه انگیزه می گیرند که بر اساس آن روسیه تنها در صورت پیروی از مدل نهادهای حکومتی غرب قادر به رفع مشکلات اجتماعی و سیاسی خود خواهد شد. در این میان، رهبری روسیه به تعویق انجام اقداماتی جهت اصلاح دولت و پیشنهاد دیدگاه واحدی درخصوص نظام سیاسی گرایش دارد.

تاریخ بر این روال است که روسیه فقط زمانی که راه مناسب را برای بازسازی نهاد حکومت قدرتمند بیابد به موفقیت می رسد. اگرچه عصر جدید قادر به تحمل یکه سالاری سبک قدیم نیست، [اما] دولت قدرتمند جهت هدایت کشور به مسیر توسعه ای نویدبخشی به همان اندازه حائز اهمیت باقی می ماند. تاریخ به ما می آموزاند که در نبود چنین دولتی، روسیه نظامی به سبک غربی را نمی پذیرد و در عوض، وارد هرج و مرج تازه و ویرانگری می شود. عبور از هرج و مرجی دیگر دردناک خواهد بود و ممکن است به تجزیه ارضی کشور منجر شود. چگونگی تغییر بدون انحراف شدید از ترتیباتی که از نظر تاریخی آزموده شده اند، مسأله بغرنج فعلی روسیه است.

مطالعه بیشتر

برای تصور روسیه از خود، نک. منابع [معرفی شده برای مطالعه بیشتر در] مقاله دوم [این کتاب].

برای تصورات غربی ها از روسیه به طور خاص، رک.

Martin Malia, *Russia under Western Eyes: From the Bronze Horseman to the Lenin Mausoleum* (Cambridge, MA: Cambridge University Press, 1999); Marchall T. Poe, "A People Born to Slavery": *Russia in Early Modern European Ethnography, 1476–1748* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 2000); and David S. Foglesong, *The American Mission and the "Evil Empire": The Crusade for a "Free Russia" since 1881* (Cambridge: Cambridge University Press, 2007).

برای تلاش‌ها به منظور مطالعه الگوهای سیاسی خود روسیه، نک.

Edward L. Kennan, "Muscovite Political Folkways," *Russian Review*, 45, no. 2 (1986): 115–81; Stephen F. Cohen, *Sovieticus: American Perceptions and Soviet Realities* (New York: Norton, 1985); and Stephen F. Cohen, "Russian Studies without Russia," *Post-Soviet Affairs*, 15, no. 1 (1999): 37–55.

برای آثار عمومی درباره قوم‌محوری در روابط بین‌الملل، رک.

Edward W. Said, *Orientalism* (New York: Vintage Books, 1978); and Naeem Inayatullah and David L. Blaney, *International Relations and the Problem of Difference* (London: Routledge, 2004).

یادداشت‌ها

1. Martin Malia, *Russia under Western Eyes: From the Bronze Horseman to the Lenin Mausoleum* (Cambridge, MA: Cambridge University Press, 1999), 9.
2. *Ibid.*, 99.
3. Marchall T. Poe, "A People Born to Slavery": *Russia in Early Modern European Ethnography, 1476–1748* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 2000).
4. David S. Foglesong, *The American Mission and the "Evil Empire": The Crusade for a "Free Russia" since 1881* (Cambridge: Cambridge University Press, 2007).
5. Andrei P. Tsygankov, *Russophobia: Anti-Russian Lobby and American Foreign Policy* (New York: Palgrave Macmillan, 2009).

۶. به عنوان مثال،

Lilia Shevtsova, *Lonely Power: Why Russia Has Failed to Become the West and the West Is Weary of Russia* (Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace, 2010).

7. Francis Fukuyama, "The End of History?," *National Interest* 16 (Summer 1989): 4.

۸. همان‌طور که ویلیام سافیر سرمقاله‌نویس در توجیه عضویت ناتو برای لهستان، مجارستان، جمهوری چک، دولت‌های بالتیک، اوکراین و نه روسیه نوشت، زمان انجام این کار اکنون است «که روسیه ضعیف و درگیراحیای خود است، نه بعد که چنین حرکتی در حکم تحریک غیر قابل تحمل یک ابرقدرت خواهد بود».

(William Safire, "Strategic Dilemma," *New York Times*, December 1, 1994).

برای سایر مصادیق غرب‌گرایی محافظه‌کارانه، نک.

- Tsygankov, *Russophobia*, chap. 2.
9. Edward Lucas, *The New Cold War: The Future of Russia and the Threat to the West* (London: Palgrave, 2009).
10. Vladimir Putin, "Rossiya na rubezhe tysyacheletiy," *Nezavisimaya gazeta*, December 31, 1999.
11. Richard Pipes, ed. *Karamzin's Memoir on Ancient and Modern Russia: A Translation and Analysis* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 2005), 200.
12. Hendrik Spruyt, *Sovereign State and Its Competitors* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1994).

ریشه های دولت روسیه: یکه سالاری

«هدف «یکه سالاری» نه محروم کردن مردم از آزادی طبیعی بلکه هدایت اقدامات ایشان به سوی خیریه بزرگ تر است».

کاترین کبیر^(۱)

سیاست دولت روسیه، بدون درک اهمیت یکه سالاری در تاریخ سیاسی این کشور غیر قابل فهم است. نظام یکه سالارانه روسیه چندین مرحله متمایز را تجربه کرد، اما چند عنصر مهم را حفظ کرد که حتی در عصر پسا شوروی برجسته هستند.

یکه سالاری چیست و چه نیست

یکه سالاری نظیر سایر نظام های سیاسی، ترتیبی نهادی است که منابع انسانی را به نفع خیر مشترک، متمرکز و توزیع می کند. تمام حکومت ها باید مطالبات مردم برای نظم و امنیت را با مطالبات حقوق فردی و گروهی موازنه دهند. تفاوت در این جا است که یکه سالاری با اتکاء بر اقتدار تمرکز یافته و تجمیع شده قوه مجریه و نه کنترل و موازنه های موجود در نظام های سیاسی رقابتی، به این موازنه حمله می کند. یکه سالاری با ایجاد نظام قدرت بسیار تجمیع شده، حقوق و آزادی های شهروندان را نادیده نمی گیرد بلکه خود را به عنوان متضمن نهایی آن ها معرفی می کند. مقایسه ای میان نظام های رقابتی، ویژگی های شاخص یکه سالاری را آشکار می کند.

بر خلاف نظام های رقابتی که در آن ها انتخابات عمومی برای مقامات عمومی به طور منظم برگزار می شود، رهبران یکه سالار توسط نخبگان برگزیده می شوند. سلاطین سنتی

1. Catherine the Great / Екатерина Великая

ممکن است قدرت را به ارث ببرند، اما این فرآیند در صورت وجود بیش از یک نامزد شایسته برای به عهده گرفتن وظایف حاکم، ممکن است شامل مذاکرات پیچیده درون دودمان شود. سایر اعضای طبقه سیاسی نیز ممکن است وارد ماجرا شوند، چنان که در مورد انتخاب میخائیل رومانوف^۱ جوان توسط مجمعی ملی به منظور پایان دادن به دوره مشکلات رخ داد.

یکه سالاری ها توسط ایدئولوژی دینی یا (شبه) دینی مشروعیت می یابند. نخبگان روسی، تزار میخائیل را در میان سایر رقبا تا حد زیادی به دلیل پیوندهای خونی رومانوف ها با سلسله قبلی روریک ها^۲ برگزیدند. در سنت روسی، تزار دارای اقتدار الهی برای حکومت بود، نظامی که تنها در زمان انقلاب سوسیالیستی در قرن ۲۰ ساقط شد. اما حتی رژیم انقلابی آتئیست [بی خدا] به دنبال ایجاد دیدگاه ایدئولوژیک مارکسیست - لنینیستی^۳ به منظور کمک به حاکمان به منظور توجیه ادعای حکومت خود رفت. ایدئولوژی جدید، مشابه اصل دینی قدیمی، اتحاد دولت - جامعه را به نمایش گذاشت و در حکم اقدام مشترکی برای هدف اجتماعی بزرگ تری بود. ایده کنترل رسمی اطلاعات یا سانسور، به اصل ایدئولوژی (شبه) دینی متصل است. بر خلاف آن، در نظام های رقابتی سانسور وجود ندارد، اما این به معنای عدم تلاش دولت برای شکل دهی و برگرداندن جریان اطلاعات به نفع خود نیست.

در حوزه اقتصادی، یکه سالاری ها بر مالکیت زمین و جنبش کارگری محدودیت های رسمی اعمال می کنند. این نهادهای مالکیت فردی و کار آزاد، از نظر تاریخی با نظام سیاسی روسیه که در آن، حاکمان در توزیع دارایی های اقتصادی و وابسته [یا مقید] کردن نیروی کار به زمین دخیل بودند، بیگانه بود. هر دو ویژگی، با نظام امتیازات تحت کنترل حاکمان یکه سالار به منظور گسترش پایه حمایت از خود پیوند دارد. مزایای اقتصادی را نباید با حقوق مالکیت اشتباه گرفت. نخبگان برای خدمت شایسته به حاکم پاداش می گیرند، اما دولت ممکن است این امتیازات را از گروه های اجتماعی و افراد پس

1. Mikhail Romanov / Михайл Романов
 2. Ruriks / Рюриковичи
 3. Marxist-Leninist

بگیرد.^(۲) مردم نیز ممکن است به سبب وفاداری خود پاداش بگیرند، هرچند نه به اندازه نخبگان. در عوض، مردم انتظار نظم، شرایط زندگی مناسب و حفاظت در برابر برخورد ناعادلانه مقامات محلی را دارند.

این سازماندهی حیات اجتماعی و اقتصادی، نادر بودن مخالفت سازماندهی شده با یک سالاری را توضیح می دهد. یک سالاری به عنوان نظامی پیچیده با چندین شورای مشورتی عمل می کند و هم با پشتیبانی و هم با انتقاد محافل اجتماعی مختلف روبرو می شود. اما تحت یک سالاری، صدای دگراندیشان در کل نیروی سازماندهی شده ای نمی گیرد. در عوض، نظام، اختیار همکاری، نادیده گرفتن یا پاکسازی چنین صداهایی را دارد. اگرچه پارلمان، دادگاه ها و نهادهای غیر حکومتی مختلف ممکن است تأسیس شود، اما از به چالش کشیدن مستقیم [حاکم] یک سالار و قدرت وی خودداری می کنند. به عبارت دیگر، نهادها به عنوان شوراهای مشورتی عمل می کنند نه کنترل و موازنه برای محدود کردن حاکم.

یک سالاری، روابط با ملیت ها را به سبک و سیاق امپراتوری سازماندهی می کند. یک سالار روسی از ملیت های غیر روس انتظار وفاداری سیاسی دارد. در عوض، به خودمختاری فرهنگی آن ها احترام می گذارد و استانداردهای یکسان سازی شده شهروندی را بر آن ها تحمیل نمی کند. روابط خارجی، حوزه ای به کل در اختیار دولت است. فقط دولت در جایگاهی قرار دارد که تعیین کند کدام پیوندهای بین المللی به نفع خیر مشترک است. درخصوص مسائل بین المللی بسیار مهم، لایه های اجتماعی مختلف و نخبگان ممکن است بر فرآیند سیاست گذاری خارجی تأثیر بگذارند، اما تصمیم گیری نهایی در اختیار یک سالار است.

به منظور روشن کردن و زدودن اسطوره ها درباره نظام یک سالار، تعریف سلبی یک سالاری ممکن است مفید باشد. یک سالاری علاوه بر تفاوت با نظام های رقابتی، نه نظامی الیگارشیک یا تمامیت خواهانه است و نه به طور لزوم توسعه طلب در سیاست خارجی. الیگارشی، حکومت تعداد اندکی است و یک سالاری حکومت یک نفره (که از واژه یونانی «αὐτός» به معنای «خود» گرفته می شود). نظام های الیگارشیک اغلب فاقد

رهبری یا هدایت هستند و بنابراین به طور ذاتی ثبات ندارند. فقدان پشتیبانی میان لایه های اجتماعی گسترده و حتی گرایش به انزواء از جامعه، با ضعف رهبری در ارتباط است. بر خلاف آن، یکه سالاری ها با پشتیبانی اجتماعی گسترده و خواسته مردمی جهت حکومت پدیدار می شوند.

همچنین یکه سالاری را نباید با تمامیت خواهی اشتباه گرفت. تمامیت خواهی با کنترل نامحدود بر حیات خصوصی و عمومی در پیوند است. حاکم تمامیت خواه به دنبال از بین بردن تمام محدودیت های حکومت - ایدئولوژیک، اطلاعاتی و نهادی - و حکمرانی بدون [دریافت] بازخورد از جانب حکومت شوندگان است.^(۳) اگرچه برخی یکه سالاری ها ممکن است گرایشات تمامیت خواهانه پیدا کنند، اما بیشتر نظام های یکه سالار به مرزهای اجتماعی و سیاسی موجود احترام می گذارند. در روسیه پیش از انقلاب [۱۹۱۷]، کلیسا و نهادهای خودگردان نه به منظور مداخله در وظایف پادشاه بلکه به منظور اقدام بر اساس این وظایف از طریق انجام واکنش های مشخص و مختص محل خود تأسیس شدند. یکه سالار نیز نقشه ای برای کنترل کل حیات اجتماعی نداشت بلکه فقط به عنوان متضمن غایبی حقوق شهروندان عمل می کرد. همان طور که نیکولای پترو^۱ می گوید، «بر خلاف دیدگاه رایج که ملیت و منطقه فقط به نفع یکه سالاری است... با تأکید بر پاسخگویی پادشاه به اراده مردمی و به کلیسا، باعث محدودیت یکه سالاری می شود».^(۴) موارد شورش و بی ثباتی که در نظام های تمامیت خواهانه رایج نیست در یکه سالاری ها اتفاق می افتد. سرانجام این که یکه سالاری ها بر خلاف آن چه که اغلب اعلام می شود، در سیاست [گذاری] بین المللی خود اغلب تدافعی و منطقه ای [منطقه محور] هستند نه توسعه طلب یا تجدید نظر طلب.^(۵) سیاست خارجی کرملین به جای این که فقط بر اساس ماهیت رژیم تعیین شود، به شدت در اثر شرایط امنیتی و اقدامات قدرت های خارجی در قبال روسیه شکل گرفته است. دولت روسیه در چارچوب همان محدودیت های نظامی بین المللی عمل می کند که به انتخاب های سایر دولت ها شکل می دهد. پس یکه سالاری روسیه ای در کل دفاعی و به دنبال پرداختن به قواعد بین المللی موجود بوده است.

یکه سالاری	نظام رقابتی
انتخاب نخبگان	انتخابات عمومی
ایدئولوژی (شبه) مذهبی	ایدئولوژی سکولار [غیر مذهبی]
سانسور اطلاعات	رسانه های آزاد
اراضی ملی شده	مالکیت خصوصی
کار وابسته	کار آزاد
امتیازات	فرصت های برابر
مشورت گیری از نخبگان	اپوزیسیون سازمان یافته
نهادهای به مثابه شوراهای مشورتی	کنترل و موازنه برای محدود کردن حاکم
سازماندهی امپراتوری گرایانه	دولت - ملت ^۱
سیاست خارجی دولتی	سیاست خارجی محدود شده توسط جامعه

جدول ۱: ۱۰ ویژگی یکه سالاری در مقایسه با نظام رقابتی

روسیه ای ها چندین نگرش درباره یکه سالاری ابداع کردند و به دلایل مختلفی از آن حمایت کردند. اسلاوگرایان از یکه سالاری به دلیل این که در حکم ستون غایی ارزش های اخلاقی و معنوی بود تمجید کردند. در متون ایوان کیریفسکی^۲، آلکسی خامیکوف^۳ و ولادیمیر سالایوف^۴، اتحاد دولت و جامعه با اصطلاح سابورناست^۵ بیان می شود که به معنای بالاترین میزان همکاری بر اساس ارزش های کلیسای ارتدوکس و نه منافع خودخواهانه فردی است. ملی گرایان از قبیل سرگی اوواروف^۶ وزیر آموزش و کنستانتین پابدانوستسف^۷ مشاور تزار، بر اهمیت یکه سالاری برای حفظ اتحاد و ثبات سیاسی اصرار می کردند. اوواروف سه گانه «ارتدوکسی، یکه سالاری و ملیت» را به منظور

1. nation-state

2. Ivan Kireyevsky / Иван Киреевский

3. Aleksei Khomyakov / Алексѣй Хомяков

4. Vladimir Solovyov / Владимир Соловьѳ

5. Соборность (sobornost)

6. Sergei Uvarov / Сергѣй Уваров

7. Konstantin Pobedonostsev / Константин Победоносцев

تثبیت حمایت از رژیم نیکلای اول ابداع کرد و پابدانوستسف نظام رقابتی غربی را به دلیل ریاکاری و نامناسب بودن برای روسیه تقبیح نمود.^(۶) لیبرال‌ها از زمان یوری کریژانیچ^۱ فیلسوف و مورخان برجسته‌ای از قبیل واسیلی تاتیشف^۲ و نیکلای کارامزین، یکه سالاری را ابزاری برای آزادسازی و روشننگری تدریجی جامعه در نظر گرفتند. در اوایل قرن ۲۰، سرگی ویت^۳ و پیوتر استالپین^۴ نخست وزیران [تزاری] از اصلاحات اقتصادی بر اساس یکه سالاری حمایت کردند. حتی ایدئولوژی‌های چپ‌گرا در حالی که با حکومت مخالفت می‌کردند، اغلب در رابطه با حفظ نهادهای یکه سالارانه می‌اندیشیدند. از نظر آلکساندر هرزن^۵، عوام‌گرایان و سوسیال‌دموکرات‌ها، دولت قدرتمند برای تضمین برابری اجتماعی و غلبه بر عقب‌ماندگی اقتصادی نسبی روسیه در قیاس با غرب، ضرورت داشت.

بنابراین بسیاری از روسیه‌ای‌ها برای داشتن نظام‌های رقابتی سبک غربی از یکه سالاری دست کشیدند. آن‌ها که اغلب منتقد نقائص یکه سالاری بودند، تحت تأثیر نیروی بالقوه این نظام‌های رقابتی در فراهم کردن کالاهای عمومی حیاتی قرار داشتند و نه به دنبال براندازی بلکه جویای بهبود نظام بودند. با توجه به گرفتاری‌های تاریخی ضعف اقتصادی و ناامنی روسیه، اتکای آن‌ها بر یکه سالاری به کل عقلانی بود. نظام در زمانی که تأثیرگذار بود، قادر به انجام کاری بود که از آن انتظار می‌رفت: امنیت در برابر تهدیدات خارجی، آرامش داخلی، عدالت اجتماعی، توسعه اقتصادی و منزلت اجتماعی. در زمانی که نظام تأثیرگذار نبود، از جانب انواع اقشار اجتماعی و سیاسی برای اصلاح شدن تحت فشار قرار می‌گرفت. در نبود اصلاحات مورد انتظار، دگراندیشان رشد می‌کردند و گهگاه به تهدیدی برای براندازی طبقه حاکم تبدیل می‌شدند. سایر نظام‌های سیاسی نیز ممکن است با چنین پویایی‌های بی‌ثبات‌کننده‌ای آشنا باشند.

-
1. Yuri Krizhanich / Юрий Крижанич
 2. Vasili Tatishchev / Василий Татищев
 3. Sergei Witte / Сергей Витте
 4. Pyotr Stolypin / Пётр Столыпин
 5. Alexander Herzen / Александр Герцен

رژیم های یک سالار: بسیج و عادی سازی

رژیم یک سالار باید از نظام یک سالار تفکیک شود. در حالی که نظام یک سالار مجموعه ای از نهادها را تحمل می کند، رژیم یک سالار بیانگر نگرش رهبر در قبال تغییر است. به طور عادی یک سالاری به دنبال بازتولید خود از طریق اتکاء بر منابع متعددی از قبیل متمرکز کردن دولت، یکپارچگی ایدئولوژیک، فرهنگ سیاسی حامی، ثروت طبیعی و نیروی کار ارزان است. اما یک سالاری ها با وظایف تاریخی مختلفی مواجه هستند و یا از خارج حفاظت می شوند یا [از آن] به چالش کشیده می شوند. حکومت یک سالارانه در واکنش به محیطی خارجی یا دست به عادی سازی می زند یا بسیج [منابع].

نیاز به بسیج منابع هنگامی ایجاد می شود که بقای نظام به خطر می افتد. در طول این زمان، حاکم از داخل یا خارج از کشور احساس خطر می کند و از طریق تشدید کنترل دولت بر جامعه، تقویت نهادهای امنیتی، پاکسازی نخبگان غیر وفادار و طرح نظام پیچیده ای از آموزه های ایدئولوژیک برای مردم، به دنبال تحکیم نهادهای یک سالارانه می رود. ممکن است به همراه چنین گرایش تمامیت خواهانه ای، دولت فداکاری کردن بیشتر جامعه را برای کسب «پیروزی» به معنایی ایدئولوژیک، مطالبه کند. روند بسیج در طول خیزش حکومت مسکویی هنگامی آشکار شد که ایوان بزرگ و نوه او ایوان چهارم نه تنها با شکست دادن تاتارها^۱ بلکه با برقرار کردن حاکمیت داخلی فرد حاکم، بنیان های دولت روسیه را ایجاد کردند. ایوان چهارم تزاری بود که تاجگذاری کرده بود و اقتداری عالی «معادل و مشابه اقتدار سزار قبلی بیزانسی^۲ و خان تاتار» داشت.^(۷) او با تبدیل شدن به حاکم «الهی» از کلیسا مستقل شد و با ایجاد ارتشی از نیروهای امنیتی شخصی خود (آپرپچنینا^۳) از نجیب زادگان استقلال یافت. وی همچنین اولین قوانین محدود کننده جابجایی دهقانان را وضع کرد.

سایر مصادیق حاکمان بسیج کننده می تواند شامل پتر کبیر و جوزف استالین باشد. اگرچه ایشان در اعصار متفاوتی حکومت کردند، هر یک به دنبال تحکیم دولت از طریق

1. Tatars / Татáры: از اقوام ترک نشین ساکن سیبری، آسیای میانه و به ویژه جمهوری تاتارستان روسیه

2. Byzantine

3. Опрі́чнина

تشدید کنترل بر هر دو نخبگان و مردم بودند. در عصر دولت های حاکم در اروپا که به طور فزاینده ای سکولار می شدند، پتر از طریق اعمال ایدئولوژی میهن پرستی دولتی یا وفاداری به دولت، به دنبال متوقف کردن کنترل و موازنه های بالقوه قدرت خود بود. وی بعدها با حذف نقش پاتریارک و معرفی شورای مقدس^۱، شورایی متشکل از ده روحانی، نقش کلیسا را محدود کرد. تزار که مصمم به ایجاد ارتش قدرتمندی بود، پیوستن مردان به صومعه ها را پیش از ۵۰ سالگی ممنوع کرد و بعدها با اعمال مالیات سرانه^۲، دهقانان را به زمین وابسته کرد. در زمان سکولار شدن اروپا، روسیه از قبل نظام رعیتی را قانونی کرده بود که جمع آوری مالیات ها و بسیج ارتش را تسهیل می کرد. سرانجام، پتر با طرح نظام ارجحیت جدیدی که تحت عنوان جدول سلسله مراتب^۳ شناخته شد، حقوق نجیب زادگان را محدود کرد. جایگاه والای نجیب زادگان اکنون نه با تولد بلکه توسط خدمت ایشان به امپراتور تعیین می شد.

استالین به عنوان حاکمی بلشویک^۴، مصمم به تحکیم دولت پس از انقلاب و جنگ داخلی ویرانگر بود. حکومت وی مصداق تکامل تمامیت خواهانه یکه سالاری سنتی روسی بود. وحشت افکنی مهیب میان مردم، تصفیه های دسته جمعی دیوانسالاری و تمام آن هایی که به نظام جدید غیر وفادار تصور می شدند و تخریب بسیاری از کلیساها به نام دولت سوسیالیست بی خدا، از جمله شیوه های حکومت استالین بود. این شیوه ها به همان اندازه که افراطی بود، تا حدی در اعصار تزاری ایوان چهارم و پتر کبیر نیز ریشه داشت. در واقع توسل استالین به ملی گرایی و امنیت داشتن در برابر تهدیدات خارجی، در محافل حزبی وی طنین انداز شد زیرا بازتاب دهنده الگوی نوسازی به وسیله دولت بود که در فرهنگ روسیه پذیرفته شده بود و در گذشته توسط تزارها اجراء شده بود. همان طور که رابرت سی. تاکر^۵ نوشت، انقلاب حاشیه نشینانه استالینیستی از بالا و مطرح شدن کشاورزی اشتراکی (کالخوز)^۶ با [نظام] رعیتی شباهت زیادی داشت و «در اصل، تکرار تسریع شده

1. Holy Synod / Священный Сино́д
 2. head tax / поду́шная подáть
 3. Table of Ranks / Та́бель о ра́нгах
 4. Bolshevik / Большо́евік
 5. Robert C. Tucker
 6. kolkhoz / колхо́з

این الگوی توسعه ای تزاری بود.^(۸) در مزارع اشتراکی، دهقانان نیز به زمین وابسته شده بودند. بخش اعظم محصولات ایشان فقط به دولت قابل فروش بود و بدون گذرنامه داخلی در عمل، امکان جابجایی نداشتند. اقدامات دولت جهت بسیج، در موارد متعددی از حمایت لازم از پایین [یعنی مردم] برخوردار شد. در واقع، تهدیدات خارجی نخبگان و مردم را به اعمال فشار بر دولت جهت ایجاد راهبرد بسیج [منابع] تشویق می کرد. در صورتی که تهدید شدید و واقعی باشد، هم نخبگان و هم عموم مستعد این تصور می شوند که بسیج دولت اقدامی در جهت حفاظت از منافع ایشان و دفاع از ایشان در برابر تهاجم خارجی است. در چنین مواردی، حمایت از انتقادات از دولت کاهش می یابد و منتقدان به خیل مدافعان رژیم می پیوندند و تمرکز سیاسی بیشتر می شود. هنگامی که تهدید ارضی وجود داشته باشد، حتی نظام های رقابتی متمرکزتر می شوند.^(۹) به عنوان مثال، یونان در واکنش به رقابت ارضی با ترکیه بر سر قبرس، در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ متمرکزتر شد و به حکومت نظامیان به مدت ۷ سال منجر شد.^(۱۰) ارمنستان و آذربایجان نیز در دهه ۱۹۹۰ هنگامی که به خاطر مسأله ناگورنو - قره باغ^۱ بیشتر متمرکز و اقتدارگرا شدند، خط سیر مشابهی را به نمایش گذاشتند.^(۱۰)

روسیه نیز دوره های زیادی را تحت عنوان رژیم یک سالارانه عادی به یاد داشت. یک سالاری های عادی بر خلاف رژیم های بسیج کننده، احساس فشار برای بقاء ندارند و به شیوه تدریجی آسوده تری عمل می کنند. به طور بارز، رژیم های عادی ساز از رژیم های بسیج کننده موفق تر بودند و می توانستند آزادسازی را از بالا آغاز کنند. عادی سازی در شرایط ثابت داخلی نسبی و در فقدان تهدیدات واقعی رخ می دهد. یک سالاری های عادی با احترام گذاشتن یا حتی گسترش دادن میزان استقلال نخبگان و مردم و با خودداری از استفاده بیش از حد از زور، بر روابط از پیش شکل گرفته با نخبگان و مردم اتکاء می کنند. در شرایط عادی، یک سالاران توسط نخبگان محدود می شوند و نه مانند دیکتاتورها بلکه واسطه هایی میان گروه های رقیب در میان طبقات حاکم عمل می کنند. در واقع، به دلیل امتیازات در حال افزایشی که یک سالاران به نخبگان می دهند،

برخی یکه سالاری های عادی ممکن است از حیث تأثیرگذاری سیاستگذاری های خود، دولت های ضعیفی به نظر برسند. یکه سالاری عادی که به طور رسمی یا از نظر نهادی قدرتمند باشد ممکن است به دولت ضعیفی شباهت داشته باشد زیرا اهداف آن به آرامش و ثبات داخلی محدود است و توسعه را شامل نمی شود. برخی موارد یکه سالاری های عادی عبارتند از سال های بعد از تأسیس سلسله رومانوف، حکومت الیزابت^۱ و کاترین پس از پتر کبیر، دوره تزار آلکساندر دوم^۲ و نیکلای دوم و لئونید برژنف^۳ رهبر شوروی. دولت قدرتمند ولادیمیر پوتین نیز از حیث آزادسازی از بالا و تلاش برای حفظ موازنه میان گروه های رقیب در کرملین، به یکه سالاری های عادی شباهت دارد. هر یک از این رژیم ها رونق نسبی، آرامش داخلی و امتیازات جدیدی برای نخبگان به همراه آوردند. به طور طعنه آمیزی، امتیازات و استانداردهای بهبود یافته زندگی در برخی موارد موجب انتظارات و فشارهای اجتماعی جدیدی بر یکه سالاری های عادی درخصوص آزادی ها و رونق بیشتر شد. خشونت از پایین در روسیه، از شورش ها گرفته تا تروریسم ضد دولتی، اغلب در زمان یکه سالاری های آزادساز رخ می داد که راه بی ثباتی سیاسی بیشتر را هموار می کرد.

رژیم های عادی یا آزادساز همچنین باید از اصلاحات معتدل یا رادیکال تفکیک شوند. اصلاح طلبان معتدل به دنبال مطرح کردن عناصر نوسازی اقتصادی و سیاسی هم زمان با حفظ هسته نظام دولت قدرتمند بودند. بین دولتمردان روسیه، نخست وزیران سرگی ویت، پیوتر استالین و ولادیمیر کاکوتسوف^۴ به نوسازی تدریجی توسط دولت در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ متعهد بودند. در عصر شوروی، ولادیمیر لنین^۵، نیکلای بوخارین^۶ و نیکیتا خروشچف [خروشیف]^۷ هر یک به شیوه خود برای مطرح کردن

-
1. Elizabeth / Элизабѣт
 2. Alexander II / Алексáндр II
 3. Leonid Brezhnev / Леонíd Брѣжнев
 4. Vladimir Kokovtsov / Владíмир Кокóвцов
 5. Vladimir Lenin / Владíмир Лѣнин
 6. Nikolai Bukharin / Николáй Бухáрин
 7. Nikita Khrushchev / Никíта Хрущѣв

اصلاحات در عین کنترل بر «بخش های مهم» اقتصاد تلاش کردند. از سوی دیگر، اصلاح طلبان رادیکال به طور مستمر به دنبال تخریب نهادهای نظام دولت قدرتمند رفتند. تاریخ سیاسی روسیه چندین مورد اصلاحات رادیکال را به یاد دارد. آلکساندر اول جوان و آرمان گرا در آغاز حکومت خود تلاش کرد با ایجاد قانون اساسی در کشور خود از جوامع اروپایی مترقی پیروی کند. نمونه دیگری، حکومت موقت در اوایل قرن ۲۰ است که توسط اعضای احزاب لیبرال و سوسیالیست پس از کناره گیری نیکلای دوم متعاقب انقلاب فوریه ۱۹۱۷ شکل گرفت. سرانجام، اصلاحات میخائیل گورباچف که تحت عنوان پرسترویکا^۲ شناخته می شود نیز به تحول رادیکال در یک سالاری نوع شوروی منجر شد.

دولت و طبقات اجتماعی

هیچ حاکمی نمی تواند به تنهایی عمل کند و باید حمایت هر دو نخبگان و توده ها را کسب کند. الگوی سنتی دولت روسیه، حکومت در اتحاد با مردم و کلیسا از طریق محدود کردن قدرت نجیب زادگان بوده است. دولت روسیه از میل نجیب زادگان به استقلال و تجمع منابع ایشان واهمه داشته است. یک سالاران به منظور کنترل نجیب زادگان بر ترکیبی از شگردهای زور و انتخاب از طریق مجازات غیر وفاداران و پاداش دادن به افرادی که حکومت تزار را می پذیرفتند اتکاء می کردند. هدف غایی یک سالارن تبدیل گروه های ناراضی بالقوه به منبع ثروت و رونق دولت بود. نجیب زادگان به نجیب زادگان خادمی تبدیل می شدند که به حاکم در نقشه های خود به نیابت از جامعه یاری می رساندند.

کلیسا و مردم ستون های اصلی مشروعیت و قدرت یک سالاران بودند. مذهب ارتدوکس یا مسیحیت شرقی از نظر ایدئولوژیک، تزار را با مردم پیوند می داد و در حکم مبنای اخلاقی دولت بود. پس از آن که شاهزاده ولادیمیر مسیحیت را برای روسیه ای ها برگزید، کلیسا نه فقط در رابطه با مسائل مذهبی بلکه درخصوص مبنای بلند مدت برای اجماع نظر اجتماعی تصمیم گرفت. در داخل، کلیسا مروج نوع جدیدی از روابط اجتماعی،

1. commanding heights
2. perestroika / перестройка

مخالفت با خونخواهی و حمایت از ازدواج پایدار و رفتار انسانی با طبقات فرودست شد. به گفته سرگی پلاتونوف^۱، «کلیسا برای جامعه سکولار، مصداق حیات بهتر و انسانی تری فراهم کرد که در آن می شد از هر دو فقیر و غنی دفاع کرد.... کلیسا بر تمام طرف های نظام اجتماعی شامل اعمال سیاسی شاهزادگان و زندگی شخصی هر خانواده تأثیر گذاشت».^(۱۱)

همچنین در سنت مسیحی شرقی بود که روسیه ای ها دولت را موظف کردند تا حد امکان برای ایشان شرایط زندگی مناسب را فراهم کند. پیش از آن که روسیه توسعه طلبی ارضی را در قرن ۱۵ آغاز کند، شاهزادگان روسیه از اصول مبسوط سنت های سعادت اجتماعی و مذهبی رهنمود می گرفتند. این سنت های ریشه دار در مسیحیت ارتدوکس، عبارت بودند از بیشترین احترام برای زمین (زیملیا^۲)، اجتماع دهقانان آزاد (میر^۳) و برخوردار از قدرت تعیین مسائل بسیار مهم و انتخاب شاهزاده (ویچه^۴)، اصل «مسئولیت متقابل» برای کمک مالی به یکدیگر. مورد آخر یعنی اگر خانواری قادر به پرداخت سهم و مالیات لازم نبود، از دیگران انتظار می رفت که آن را جبران کنند. این اصل که در روس کیف^۵ ایجاد شد در ۱۶۴۹ تدوین شد. به گفته پاتریارک جوب [ایاب^۶]، صدای مردم به منزله «صدای خدا» بود.^(۱۲) بعدها با ظهور نظام رعیتی در واکنش به مجموع بدهی دهقانان به نجیب زادگان و ممنوع کردن مهاجرت رعایا توسط دولت، بسیاری در روسیه، نظام را به عنوان وضعیتی اضطراری و نه عادی یا طبیعی در نظر گرفتند.

اصل یکه سالاری برای اولین بار نه در رابطه با ملاحظات کنترل مطلق حقوق سیاسی و ثروت اقتصادی روسیه بلکه به منظور فراهم کردن فرصت پایدار برای مردم عادی جهت

1. Sergei Platonov / Сергѣй Плато́нов

2. Земля (zemlya)

3. Мир (mir)

4. Вѣче (veche): شورایی عمومی در کشورهای شرق اروپا در قرون وسطی

5. Kievan Rus' / Кі́евская Русь:

federasiyuni az مردم اسلاوی شرقی و فن در اواخر قرن ۹ تا اواسط ۱۳ تحت حکومت روریک وارانگی [varangian

[Rurik

6. patriarch Job / патри́арх Ё́в

بهبود شرایط زندگی خود و حفاظت شدن در برابر تجاوزات احتمالی از جانب مقامات و نجیب زادگان محلی مطرح شد. چنین چشم اندازی بر نظام مسکویی حاکم بود و پس از دوره مشکلات به ویژه توسط اصلاحات پاتریارک نیکون و حکومت مطلقه پتر کبیر دستخوش تغییر کلی شد. تزار آلکساندر اول در واکنش به بلندپروازی های سیاسی نیکون، با این دیدگاه مخالفت کرد و از تغییرات در کلیسا دفاع کرد که یکی از این تغییرات عبارت بود از این که «نواحی کلیسایی^۱ که در گذشته ساختار مردم نهاد داشتند، استقلال خود را از دست دادند. انتصاب کشیشان توسط اسقف ها جایگزین انتخاب کشیشان شد.»^(۱۳) دیدگاه دولت دارای مسئولیت اجتماعی، از حکومت پتر جان سالم به در برد و بعدها در متون متفکران قرن های ۱۹ و ۲۰ احیاء شد.

یکه سالار علاوه بر پرداختن به کلیسا و مردم، با اتکاء بر زور و برقراری روابط ویژه با ارتش و نهادهای قهریه شامل پلیس و نهادهای امنیتی، حکومت می کند. از نظر تاریخی، ارتش روسیه به ندرت دو دسته شده و به طور تقریبی همواره تحت کنترل مقامات غیر نظامی بوده است.^(۱۴) این امر از طریق آموزش ویژه و نیز امتیازات اعطاء شده به ارتش و نهادهای امنیتی توسط دولت میسر شده است. آموزش ایدئولوژیک نیز نقش مهمی ایفاء کرده است. ارتش و سازمان های قهری قسم خورده رهبر بودند و یکه سالار اغلب مسئول مستقیم آغاز اصلاحات نظامی / امنیتی و ایجاد واحدهای ویژه تحت کنترل شخص خود بود.

پنج نظام تاریخی

جوانب شناسایی شده یکه سالاری روسی - [شامل] مسیحیت شرقی، دولتی مسلط، ارزش های مشترک و سیاست خارجی دفاعی - در تاریخ طولانی روسیه به طرق مختلفی عمل کرده اند. ساخت سنتی مرتبط با نظام شاهزاده ای، کلیسا را تجلی ایده روس مقدس^۲ و داور نهایی تمام دعاوی انسانی می دانست. کشیش نیز همانند شاهزاده توسط مردم

1. parishes: واحدهای ارضی یا نواحی مختص کلیساهای محلی

2. holy Rus' / святая Русь

برگزیده می شد. شاهزاده با حفاظت از مردم در برابر سوء استفاده از قدرت محلی و با سازماندهی دفاع در برابر قبایل چادرنشین شرقی، به ایشان خدمت می کرد.

یکه سالاری مدرن اولیه هنگامی در واکنش به اشغال مغول ها پدیدار شد که نظام مسکویی با استقلال تدریجی از نجیب زادگان کلیسا، اقتدار «الهی» و وظایف حاکم غیر منتخب را به عهده گرفت. از زمان سقوط بیزانس^۱ توسط عثمانی ها در اواسط قرن ۱۵، روسیه خود را به عنوان روم سوم^۲ یا مرکز جهانی مسیحیت ارتدوکس معرفی کرد. دولت از طریق ادغام سایر شاهزاده نشینان؛ با ایجاد مستعمره نشین هایی در ولگا^۳، اورال^۴ و سیبری^۵ و با جنگ های متعددی که اغلب هم زمان در چند جبهه انجام می شد، به غرب، شرق و جنوب گسترش یافت. نظام مالیات گیری و غنای کالاهای صادراتی روسیه (به عنوان مثال خز، چربی، نان، چرم و کتان) یکه سالار را قادر به کسب درآمد کافی جهت حفظ دولت کرد که به سرعت در حال رشد بود. روسیه که از دست مغول ها آزاد شده بود خواهان به رسمیت شناخته شدن توسط امپراتوری روم و برقراری روابط فرهنگی دوجانبه مفید بود. اما حاکمان اروپایی، دولت شرقی در حال خیزش را فقط متحد نظامی بالقوه ای می پنداشتند و آماده به رسمیت شناسی استقلال آن نبودند. چهار قرن پس از جدایی و متعاقب آن اشغال توسط مغول ها، اروپای مسیحی دیگر روسیه را جزء خود نمی دانست.

با ورود یکه سالاری روسیه به عصر مدرن در قرن ۱۷، نهادهای فرهنگی آن گرایش شدیدی به واگرایی بیشتر از نهادهای فرهنگی غرب نشان دادند. اگرچه ملل غربی نیز در مسیر تمرکز سیاسی و حکومت مطلقه حرکت می کردند، روسیه در زمان رومانوف ها با استحاله نظام یکه سالارانه سنتی خود گام قابل ملاحظه بیشتری برداشت. یکه سالاری متحول شده، به طور فزاینده ای در ارتباط با نیاز دولت به قدرت و ارتش قدرتمندی قرار گرفت و رابطه آن با تعهدات اجتماعی دولت کاهش یافت. نظام رعیتی قانونی شده،

-
1. Byzantium
 2. Third Rome / Трѣтий Рим
 3. Volga / Вólга
 4. Ural / Урал
 5. Siberia / Сибірь

مخالفت شکست خوده نجیب زادگان و اقتدار از بین رفته کلیسا، همه به از بین رفتن کنترل و موازنه های درون نظام سیاسی اشاره می کردند. نظام یکه سالارانه روسیه در واکنش به فشارهای نظامی غرب اکنون باید بر اساس تحولات خارجی دست به نوسازی می زد. در حالی که در غرب تغییرات سیاسی و اقتصادی بر انقلاب ها در امور نظامی مقدم بود، در روسیه احتیاجات نظامی به تغییرات سیاسی منجر می شد. روسیه تحت سه گانه ایدئولوژیک «ارتدوکسی، یکه سالاری و ملیت» به دنبال حفظ نهادهای خود در داخل و هم زمان دفاع از مردم ارتدوکس و اسلاو در خارج بود.

دولت روسیه در اوایل قرن ۲۰ در پاسخ به جنگ جهانی اول و تغییرات انقلابی در اروپا، دستخوش جهش بزرگی شد. دیدگاه جدید بر ایدئولوژی کمونیستی، دولت تک حزبی و تعهد به احزاب کمونیست و دولت های سوسیالیست در سراسر جهان اتکاء داشت. نظام شوروی که انقطاعی دردناک و نه مرحله ای طبیعی از سیر تاریخی دولت در روسیه بود، بخش هایی از نظام قدیمی را به شکلی بازتولید کرد که به طور فاحشی معیوب بود. ایدئولوژی کمونیستی جایگزین دین، حکومت تک حزبی جایگزین دولت یکه سالار و تعهد به متحدان ایدئولوژیک جایگزین هم کیشان دینی شد. با این حال با وجود ماهیت تمامیت خواهانه و تمرکزگرایانه دولت شوروی، شهروندان از حقوق اجتماعی و اقتصادی مهمی برخوردار شدند و بسیاری از ایشان برای افتخار به نظام جدید دلیل داشتند.

دولت پسا شوروی روسیه در حال شکل دهی به ساخت ایدئولوژیک جدیدی است که مسائلی از جمله تمدن روسیه، سلطه احیاء شده دولت و حمایت از اجتماعات روس و طرفدار روسیه در خارج را با هم ترکیب می کند. طراحان ایدئولوژی در کرملین می گویند که روسیه در حالی بخشی از غرب است که از نظر فرهنگی، دموکراسی متمایزی با تعهدات مهمی در داخل و خارج می باشد. نظام پسا شوروی درست مانند سال های واپسین شوروی برای تأمین بلندپروازی های خود در زمینه دولتی قدرتمند و پاسخگو به جامعه که تحت فشارهای داخلی و بین المللی قرار نمی گیرد، بر افزایش قیمت انرژی اتکاء می کند.

پسا شوروی	شوروی	رومانوف	مسکویی	ستنی	
رئیس حزب	دبیرکل حزب کمونیست	امپراتور	تزار	اسقف اعظم، شاهزاده	رهبری
انتخاب نخبگان، انتخابات عمومی	انتخابات حزب کمونیست	انتخاب دودمانی	انتخاب دودمانی	رأی مردم	انتخاب رهبر
«تمدن روسی»	مارکسیسم - لنینیسم	وفاداری به دولت	روم سوم	«روس مقدس»	ایدئولوژی
تجارت دولتی، مالیات	تجارت انحصاری دولتی، مالیات	نیروی کار وابسته شده، تجارت، مالیات	مالیات، تجارت دولتی	مالیات عمومی	درآمد
الیگارش ها، طبقه متوسط	کارآفرینان غیر رسمی	نجیب زادگان، مؤمنین کهن، دهقانان آزاد	نجیب زادگان	سایر شاهزادگان	مخالفان داخلی
ایالات متحده، تروریسم اسلام گرا	کشورهای غربی	سوئد، ترکیه، فرانسه، بریتانیا	لهستان، سوئد، لیتوانی	چادرنشینان شرقی، سوئد، لیوونی ^۲	تهدیدات خارجی

جدول ۲: پنج نظام تاریخی روسیه

روندها و شرایط تغییر

نظام دولت قدرتمند دستخوش ظهور، افول و سقوط می شود. شاخصه های قابل مشاهده افول عبارتند از رکود اقتصادی، ظهور گروه های قدرتمند خارج از کنترل یک سالار و ناتوانی دولت از تضمین نظم داخلی و امنیت در برابر تهدیدات خارجی. حداقل سه شرط برای بحران در دولت قدرتمند وجود دارد: فشارهای خارجی شدید، ظهور طبقات اجتماعی در داخل و ناتوانی رهبر در سیاستگذاری جدید.

1. Old Believers / староверы:

افراد معتقد به آیین ارتدوکس کهن پیش از اصلاحات پاتریارک نیکون در قرن ۱۷

2. Livonia / Ливонія: منطقه ای باستانی در طول ساحل شرقی دریای بالتیک

یکه سالاری روسیه ای از زمان ظهور خود چندین مرحله متمایز رشد و بحران را تجربه کرده است. پس از دوره طولانی رقابت قدرت شاهزاده نشینان، شاهزاده ها در برابر حکومت خان های مغول تسلیم شدند که روسیه ای ها اغلب به آن [دوره] تحت عنوان یوغ مغول - تاتار اشاره می کنند. مغول ها نظام خراجگزاری ایجاد کردند که سازماندهی اجتماعی یا شیوه زندگی روسیه را به طور اساسی تغییر نداد. شاهزادگان روسیه بر اساس سنت های خود به تدریج به منظور به چالش کشیدن حکومت مغول ها اقدام به بسیج کردند. آن ها سرزمین های روسیه را متحد کردند و دست به مقاومت آشکار زدند. مسکو که یکی از شاهزاده نشینان قدیمی تر بود به رهبری ایوان اول (کالیتا^۱ یا کیسه پول) اهمیت پیدا کرد که در ۱۳۴۱ - ۱۳۲۵ تحت عنوان شاهزاده اعظم حکومت کرد. ایوان سیاست های هوشمندانه حفظ صلح با خان ها در عین افزایش نفوذ خود بر تور^۲، پسکوف^۳، نووگوراد [نووگارات]^۴ و سایر سرزمین های روسیه را به اجراء گذاشت. شاهزاده دمیتری نوه ایوان، در جنگ سرنوشت سازی با تاتارها در کولیکووا^۵ در ۱۳۸۰ به پیروزی رسید.

روسیه از دل این مرحله یکپارچگی سرزمین ها، به عنوان نظام مسکویی از نو پدیدار شد و به مدت دو قرن رشد کرد تا این که وارد بحران طولانی مدتی شد. بحران در نتیجه جنگ ایوان چهارم با همسایگان قدرتمند و نیز در اثر سیاست های وی در ایجاد رعب و وحشت در میان مردم محلی از طریق نهاد ویژه ای برای پاکسازی دائمی (آپریچنینا) ایجاد شد. ایوان چهارم که حاکم فوق العاده مستعدی بود و به دلیل تقویت توان دولت در حکومت و افزایش سرزمین های روسیه مستحق اعتبار بود، بی رحم و از نظر روانی بی ثبات بود. حکومت خود را با قتل پسرش آلکسی در اثر خشم به پایان رساند و بی ثباتی جدی که از قبل در کشور وجود داشت را با بحران دودمانی، افزایش داد. بحران، در اثر ترکیبی از تهاجم خارجی (لهستانی ها)، نبرد قدرت میان نجیب زادگان و شورش های دهقانی ادامه یافت. این بحران که تحت عنوان دوره مشکلات شناخته می شود با سقوط

1. Ivan I Kalita / Ив́ан I Кали́та:

به دلیل پررونق و ثروتمند کردن مسکو در زمان حکومت خود به ایوان کیسه پول شهرت یافت.

2. Tver / Тверь

3. Pskov / Псков

4. Novgorod / Но́вгород

5. Battle of Kulikovo / Кулико́вская битва

سلسله روریک به پایان رسید. بسیج دهقانان، شاهزادگان و نجیب زادگان میهن پرست، در ۱۶۱۲ لهستانی ها را با موفقیت شکست داد. در ۱۶۱۳ مجمع ویژه ای از نمایندگان سرزمین های روسی، میخائیل رومانوف را به عنوان حاکم جدید کشور برگزید.

سلسله رومانوف حدود سه قرن بر کشور حکم راند و در مواقعی موفق و در مواقعی ناموفق بود. دولت روسیه مانند گذشته باید از طریق تلاش برای حفظ امنیت مرزهای سرزمینی خود در برابر حملات مکرر بیگانگان، به فشارهای خارجی نیرومندی رسیدگی می کرد. تهاجم ها به روسیه عبارت بودند از حمله لهستانی ها، عثمانی ها و سوئدی ها در قرن ۱۷؛ سوئدی ها، اتریشی ها و عثمانی ها در قرن ۱۸؛ فرانسوی ها، بریتانیایی ها و عثمانی ها در قرن ۱۹ و آلمانی ها (دو بار) و متحدین در قرن ۲۰.^(۱۵) منطقی رقابت با قدرتمندترین ملل اروپایی اغلب روسیه را به آغاز جنگ، گسترش سرزمین خود و پذیرش واقعیات نظامی گرایی با وجود عقب ماندگی اقتصادی خود در مقایسه با غرب می کشاند. هزینه رقابت نظامی سرانجام بسیار گزاف شد. روسیه در نیمه دوم قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ وارد رقابت قدرت با آلمان، متحد قدیمی خود شد که برای تعهدات دولت در زمینه رفاه اجتماعی عواقب شدیدی داشت. انقلاب ۱۹۰۵ اولین یادآور این [واقعیت] بود که روسیه در داخل به راستی چقدر شکننده بود. در زمان قتل آرشیدوک فرانسیس فردیناند^۱ توسط گاوریلو پرینسیپ^۲ ملی گرای صرب و اعلان جنگ اتریش به صربستان، متحد روسیه، نیکلای دوم از قبل نقشه ای برای نبرد با آلمان و متحد آن اتریش را تأیید کرده بود. شرکت روسیه در جنگ و شکست های نظامی مکرر آن به استعفای نیکلای و سرانجام انقلاب جدیدی منجر شد. بلشویک ها در اکتبر ۱۹۱۷ با بهره برداری از شرایط اجتماعی و بی ثباتی سیاسی در کشور به مشقت گذار پایان دادند.

با این حال، نظام شوروی جدید عمر کوتاهی داشت و فقط ۷۰ سال طول کشید. نظام شوروی نیز مانند یکه سالاری های قبلی در اثر ترکیبی از آسیب پذیری در برابر فشارهای خارجی و ناتوانی در اتخاذ سیاست های جدید به منظور راضی نگه داشتن طبقات اجتماعی در حال ظهور، به حکومت خود پایان داد. جنگ سرد با کشورهای غربی قدرتمند

1. Archduke Francis Ferdinand
2. Gavrilo Princip

بار سنگینی بر دوش رهبران شوروی گذاشت. رهبران شوروی با استفاده از دلارهای نفتی و با به تأخیر انداختن اصلاحات اقتصادی، نبرد تسلیحاتی را تأمین می کردند و به تدریج حمایت طبقه متوسط در داخل را از دست دادند. میخائیل گورباچف سیاستمدار مستعد حزب کمونیست محصول طبقه متوسط بود. وی در ۱۹۸۶ به قدرت رسید تا اصلاحات پرسترویکای خود را به منظور احیای نظام اجراء کند. این بار روسیه با هیچ کسی در جنگ نبود. اما اصلاحات پیشنهادی، گمراه کننده بود و دیر اجراء می شد. هنگام مطرح شدن پرسترویکا، فضای مانور گورباچف به دلیل زمان تلف شده و گسترش فساد در زمان پیشینیان خود بسیار محدود شده بود. نامنکلاتورای^۱ شوروی با تبدیل شدن به طبقه سرمایه داری جدید، مشتاق کنترل کامل خود بر دارایی های دولتی بود. این امر به همراه خواسته های ملی گرایانه نخبگان غیر روس به احتضار نظام [با فروپاشی] پایان داد.

سقوط	بحران	رشد
اشغال مغول ها (۱۳۸۰ - ۱۲۴۰)	جدایی شاهزادگان روس در اثر حملات پولووتسی ها ^۲ و مغول ها (۱۰۶۸ - ۱۲۴۰)	روس کیف (۱۰۶۸ - ۸۵۸)
بحران دودمانی و آشوب (۱۶۱۳ - ۱۵۸۴)	جنگ با لهستان و لیتوانی (۱۵۵۸ - ۱۵۸۲)	مسکویی (۱۵۸۴ - ۱۳۲۵)
تروریسم، انقلاب و جنگ (۱۹۱۷ - ۱۹۰۵)	رقابت قدرت در اروپا (۱۹۱۴ - ۱۸۷۰)	رومانوف ها (۱۹۱۷ - ۱۶۱۳)
فروپاشی شوروی (۱۹۸۹ - ۱۹۸۹)	جنگ سرد و افول اقتصادی (۱۹۷۹ - ۱۹۸۹)	اتحاد شوروی (۱۹۹۱ - ۱۹۱۷)
	بی ثباتی اقتصادی و سیاسی جهانی (از ۲۰۰۸)	روسیه پسا شوروی (از ۱۹۹۱)

جدول ۳: دوره های سیاسی روسیه

1. nomenklatura / номенклатура: طبقه خواص متشکل از متنفذین مرفه و قدرتمند در بلوک شرق

2. Polovtsians / Пóловцы:

از اقوام چادرنشین ترکی در شمال دریای سیاه و امتداد رود ولگا که کومان نیز نامیده می شوند.

روسیه پسا شوروی جدید هنوز پایداری و توان خود را در تحمل فشارهای نظام جهانی نشان نداده است. روسیه پس از گذار دردناکی در دهه ۱۹۹۰، وارد دوره تثبیت و سپس - در واکنش به بی ثباتی اقتصادی و سیاسی جهانی - دوباره دچار بحران نظام شد. تظاهرات سیاسی قدرتمند، افزایش ملی گرایی قومی، رسوایی های فساد و تنش های فزاینده با غرب از نشانه های بحران است.

فصل بعدی، نحوه شکل گیری و سقوط هر یک از این نظام ها [ی پنج گانه] و این که نظام سیاسی جدید در روسیه درس های درست را از شکل گیری و بحران نظام ها می آموزد، با جزئیات بیشتری مورد کاوش قرار می دهد.

مطالعه بیشتر

برای دیدگاه ها در روسیه درباره یکه سالاری، نک.

Richard Pipes, ed., *Karamzin's Memoir on Ancient and Modern Russia: A Translation and Analysis* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 2005); Konstantin Pobedonostsev, *Reflections of a Russian Statesman* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1964); and George Vernadsky, *A History of Russia* (New Haven, CT: Yale University Press, 1969).

برای دیدگاه های غربی درباره یکه سالاری روسیه، به طور خاص، نک.

Richard Pipes, *Russia under the Old Regime*, 2nd ed. (New York: Penguin, 1995); Marshall Poe, *The Russian Moment in World History* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2003); and Philip Longworth, *The Once and Future Empire from Pre-History to Putin* (New York: St. Martin's Press, 2006).

برای تجزیه و تحلیل جریانانات محافظه کار و اصلاح طلب روسیه ای، نک.

Andrzej Walicki, *A History of Russian Thought from Enlightenment to Marxism* (Stanford, CA: Stanford University Press, 1979); P. J. S. Duncan, *Russian Messianism: Third Rome, Revolution, Communism and After* (London: Routledge, 2000); and Richard Pipes, *Russian Conservatism and Its Critics* (New Haven, CT: Yale University Press, 2007).

برای روندها و محافظ سیاسی روسیه، نک.

James Billington, *The Icon and the Axe: An Interpretive History of Russian Culture* (New York: Random House, 1966); Alexander Yanov, *The Origins of Autocracy* (Berkeley: University of California Press, 1981); and Boris Kagarlitsky, *Empire of the Periphery: Russia and the World System* (London: Pluto Press, 2008).

برای دیدگاه های عمومی درباره دولت سازی و مقایسه روسیه با اروپا، نک.

Venelin Ganev, "Post-communism as an Episode of State Building," *Communist and Post-Communist Studies*, 38, no. 4 (2005): 425-445.

یادداشت ها

۱. «یکه سالاری» اثر کاترین کبیر به نقل از V. V. Leontovich, *Istoriya liberalizma v Rossiyi* (Paris: IMCA Press, 1980), 100.
۲. در واقع، واژه روسی ولاست [власть] بیشتر با مالکیت سروکار دارد تا قدرت سیاسی (ولاست برگرفته از ولادت [владѣть] به معنای مالک بودن است).
3. Juan Jose Linz, *Totalitarian and Authoritarian Regimes* (Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 2000).
4. Nicolai N. Petro, *The Rebirth of Russian Democracy* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1995), 33.
5. LeDonne, *The Russian Empire and the World*.
برای نقد این دیدگاه، نک.
- Andrei P. Tsygankov, "Assessing Cultural and Regime-Based Explanations of Russia's Foreign Policy," *Europe-Asia Studies*, 64, no. 4 (2012): 695–713.
6. Konstantin Pobedonostsev, *Reflections of a Russian Statesman* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1964).
7. Alexander Yanov, *The Origins of Autocracy* (Berkeley: University of California Press, 1981), 31.
8. Robert C. Tucker, *Political Culture and Leadership in Soviet Russia: From Lenin to Gorbachev* (Brighton, UK: Wheatsheaf Books, 1987), 89.
9. Paul K. Huth, *Standing Your Ground: Territorial Disputes and International Conflict* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1996).
10. Douglas M. Gibler, "Outside-In: The Effects of External Threat on State Centralization," *Journal of Conflict Resolution*, 54, no. 4 (2010): 536.
11. Sergei Platonov, *Polnyi kurs lektsii po russkoi istorii* (Petrozavodsk: Petrozavodski universitet, 1996), 96–97.
12. Petro, *The Rebirth of Russian Democracy*, 33.
13. Serge Zenkovsky, "The Russian Church Shism," in *Readings in Russian Civilization*, Vol. 1, *Russia before Peter the Great, 900–1700*, 2nd ed., ed. Thomas Riha (Chicago: Chicago University Press, 1969), 145.
14. Brian Taylor, *Politics and the Russian Army: Civil-Military Relations, 1689–2000* (Cambridge: Cambridge University Press, 2003).
15. Marchall Poe, *The Russian Moment in World History* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2003), 66.

فصل دوم: تاریخ مختصر

پیدایش و رشد

«وظیفه تاریخ داخلی ما آگاه کردن اجتماع مردم از طریق اجتماع کلیسا بوده است....»

تاریخ خارجی ما دفاع از استقلال سیاسی همان آرمان نه فقط برای روسیه بلکه برای تمام اسلاوها و انجام آن از طریق ایجاد دولت قدرتمندی بوده است که آرمان مشترک را نه جایگزین می کند و نه محدودد».

یوری سامارین^(۱)

یکه سالاری پیشا مدرن (۱۰۶۸ - ۸۵۸)

اولین نظام یکه سالارانه روسیه محصول نفوذهای قومی، جغرافیایی، ژئوپلیتیکی و مذهبی پیچیده بود. از نظر قومی، اسلاوهای شرقی که بعدها تحت عنوان روس شناخته شدند از منطقه اروپای مرکزی آمده بودند و به زبان متمایزی سخن می گفتند که با سایر اسلاوها مشترک بود. اسلاوهای شرقی در فضای پهناور و استپ های بی مرز اوراسیا با مردم شرق تماس پیدا کردند و تحت تأثیر عادات، عرف ها و سنت های ایشان قرار گرفتند. روس ها با فین ها^۲، بالت ها^۳، وایکینگ ها^۴، چودها^۵، خزرها^۶ و سایر مردمی که از اماکن مختلف دیگری می آمدند ازدواج کردند. با این حال قبایل اسلاوی به دفاع از خود در برابر مهاجمان چادرنشین وادار شدند که به ویژه در حدود سال های ۷۰۰ - ۲۰۰ میلادی فعال

-
1. Yuri Samarin / Юрий Самарин
 2. Finns
 3. Balts
 4. Vikings
 5. Chuds
 6. Khazars

بودند. مهاجمان از شمال غربی (گوت‌ها^۱)، شرق (هون‌ها^۲ و آوارها^۳) و جنوب شرقی (خزرها) می‌آمدند و روس‌ها را به ابداع مهارت‌های نبرد و به کمال رسیدن در آن مجبور می‌کردند. آب و هوای خشن و ناپایدار اوراسیا باعث تقویت همکاری و وابستگی متقابل میان کشاورزان شد. حتی جنوب منطقه نیز از اروپای مرکزی سردتر بود که تا حدی دلیل شکل‌گیری «ظرفیت تحمل، اشتراک‌گرایی مشخص، حتی تمایل به از خود گذشتگی فردی به خاطر خیر مشترک» بین روس‌ها شد.^(۲) سرانجام، روس‌ها از زمان پذیرش مسیحیت شرقی در ۹۸۸ رهروان تمدن بزرگ بیزانسی شدند که در آن زمان مرکز تحول فرهنگی جهان بود. روس‌ها علاوه بر رسوم مذهبی و نگرش موعودگرایانه، از بیزانس آموختند که هدایت کلیسا برای نظم‌دهی به امور داخلی اهمیت بسیاری داشت.

تمام این نفوذها به ظهور نظامی سیاسی منجر شد که هم‌زمان متمرکز، برابری‌خواه و نظامی‌گرا بود. شاهزاده‌منتخب میان سایر شاهزادگان که توسط مجمعی از رأی‌دهندگان آزاد (ویچه) برگزیده می‌شد از چهره‌های اصلی نظام بود. شاهزاده به عنوان فرمانده ارتش (دروژینا^۴) که مسئول حفاظت از سرزمین در برابر مهاجمان خارجی بود، در مسائل غیر نظامی نیز نقش فعالی ایفاء می‌کرد. ویچه تحت سلطه مردان بازرگانان بود و در شاهزاده‌نشینان شمالی از قبیل نووگوراد و پسکوف نفوذ اجرایی و سیاسی برجسته‌ای داشت. ویچه در کیف که مشروعیت شاهزاده اعظم در آن‌جا دودمانی بود، از اهمیت کمتری برخوردار بود. بر اساس [کتاب] *قصه سالیان گذشته*^۵، قبایل اسلاوی در اوایل سال ۸۰۰ از یک سوئدی به نام روریک و دو برادر وی به منظور کمک به ایجاد نظم سیاسی در سرزمین خود دعوت کردند.^(۳) ویچه در حالی قدرت محدود کننده‌ای داشت که نهاد دیگر – دوما‌ی بویارها^۶، متشکل از نجیب‌زادگان عالی‌رتبه – در اصل کارکرد مشورتی داشت.

1. Goths

2. Huns

3. Avars

4. дружина (druzhina)

5. Tale of Vygone Years / Повесть временных лет:

قدیمی‌ترین کتاب تاریخ روس کیف که در ۱۱۱۳ در کیف گردآوری شد و وقایع نگار اولیه نیز نامیده می‌شود.

6. Boyars / Бояре: طبقه‌داری بالاترین رتبه اجتماعی پس از شاهزاده در روس کیف

چهره اصلی دیگری در نووگوراد و پسکوف، اسقف اعظم بود. اسقف اعظم نیز توسط ویچه انتخاب می شد. وی بر بخش اعظم مسائل اجرایی نظارت می کرد و از قدرت حل و فصل تمام دعاوی اجرایی و سیاسی برخوردار بود. هر زمان که میان شاهزاده و «افراد بهتر» (بویارها یا بازرگانان) اختلاف ایجاد می شد، اسقف اعظم نقش حل و فصل آن را به عهده داشت. حتی مهم تر این که، اسقف اعظم توجیه ایدئولوژیک نهایی تمام اقدامات دولت را ارائه می کرد. او تأییدات مذهبی و بالاترین کارهای کشیشی را در شاهزاده نشین انجام می داد. نفوذ کلیسا در تأسیس نظام حقوقی روسی نیز نقش تعیین کننده داشت. اصول برابری خواهانه مسیحیت شرقی در اولین نظام حقوقی روسی، روسکایا پراودا (عدالت روسی)^۱ در قرن ۱۲ انعکاس یافت. این نظام حقوقی برای زمان خود توسعه یافته بود و هیئت منصفه آن متشکل از هم بویارها و هم مردم عادی بود و [در آن] رویه های میانجی گری وجود داشت.^(۴) اصول برابری خواهانه کلیسا همچنین در ساخت اقتصاد روسیه تأثیر گذاشت که دارای هنجار مسئولیت جمعی برای کمک به افراد نیازمند بود.

درآمدها از طریق تجارت و نظام جمع آوری خراج (مالیات) به دست می آمد که در کیف طراحی شده بود. نظام جمع آوری خراج، میزان ثابتی از مالیات را برای هر واحد سیاسی تحت کنترل نمایندگان شاهزاده تعیین کرده بود. بسته به دسترسی شاهزاده نشین به مسیرهای تجاری، خراج بر اساس کشاورزی یا تجارت تعیین می شد. تجارت، به ویژه تجارت خارجی، در کیف، نووگوراد، اسمولنسک^۲ و سایر شاهزاده نشینان واقع در دنیپر^۳ یا ولگا که بزرگ ترین رودهای جاری از شمال به جنوب روسیه بودند، اهمیت بیشتری داشت. کمیاب بودن سرمایه - لازمه اصلی توسعه اقتصادی - هنوز به طور کامل درک نشده بود و این امر دلیل عدم مالیات گیری بیش از حد از طبقات بالا و پایین توسط شاهزادگان را توضیح می دهد. در واقع، برخی منابع اشاره می کنند که مالیات های دولتی کیف فقط از دهقانان گرفته می شد. اکثریت دهقانان آزاد بودند و مالیات بر حسب خانوار پرداخته می شد نه به طور جمعی که بعدها در روس مسکو باب شد.

1. Russkaya pravda / Русская Правда
 2. Smolensk / Смоленск
 3. Dniepr / Днепр

اولین نظام یکه سالاری با این ترتیبات اقتصادی و سیاسی همگانی، مخالفان داخلی و منابع بی ثباتی اندکی داشت. نظامی هم متمرکز و هم دموکراتیک بود و ارتش و آریستوکراسی بازرگانان را با هم ترکیب کرد. اما نظام قادر به برقراری موازنه درستی در روابط مرکز - پیرامون نشد. منازعات و دعاوی در شاهزاده نشینان حل و فصل می شد، اما شاهزاده ها با وجود همخونی، به جنگ قدرت میان شاهزاده نشینان ادامه می دادند. چیزی که بعدها تحت عنوان جنگ داخلی شناخته شد، در عصر شاهزاده نشینان رایج بود. ظهور و افول شاهزادگان اعظم قدرتمند از قبیل ولادیمیر و یاروسلاو خردمند^۱ با بی ثباتی همراه بود. خود یاروسلاو با شکست دادن برادر بزرگ خود سویاتوپولک^۲ که قاتل سه برادر دیگر خود سویاتوسلاو^۳، بوریس^۴ و گلب^۵ بود، به قدرت رسید. یاروسلاو در ۱۰۵۴ - ۱۰۱۹ حکومت کرد و به طور کلی شاهزاده ای بسیار موفق و مؤثری در نظر گرفته می شود. با این حال، حتی در حکومت خود مجبور بود درباره صلح و تقسیم قدرت میان شاهزاده نشینان مذاکره کند و در برهه ای مجبور شد از کیف فرار کند. یاروسلاو گاهی به عنوان پدر بنیانگذار دولت روسی اعتبار می یافت که نظام معیوب تقسیم املاک میان وراث سلطنتی (اودلی)^۶ را ابداع کرد. نظام به شاهزاده اجازه می داد که شاهزاده نشین خود را میان پسران خود تقسیم کند و به موجب آن، به تقسیم سرزمین روسیه در سطح گسترده تری ترغیب می کرد. طبق محاسبه میخائیل پاگودین^۷ مورخ روسیه ای، ۸۰ سال از ۱۷۰ سال سپری شده از مرگ یاروسلاو شاهد جنگ داخلی بود.^(۵)

نظام همچنین دشمنان خارجی قدرتمندی میان چادرنشینان شرقی داشت. شاهزادگان روس که با رقبای ساکن استپ - بلغارها، خزرها، پچنگ ها^۸ و پولووتسی ها - احاطه شده بودند، پیش از هر چیز دیگری ابتدا به اتحاد نیاز داشتند. با این حال حتی در زمان مواجهه

-
1. Yaroslav the Wise / Ярослав Мудрый
 2. Svyatopolk / Святополк
 3. Svyatoslav / Святослав
 4. Boris / Борис
 5. Gleb / Глеб
 6. udél (udely)
 7. Mikhail Pogodin / Михайл Погóдин
 8. Pechenegs / Печенéги

با تهدیدی خارجی نمی توانستند از این رقابت خودمخرب دست بکشند. به طوری که مورخی پرسیده بود، «چرا سرزمین روسیه را با ستیز مستمر با همدیگر ویران می کنیم؟» پس از مرگ ولادیمیر مونوماخ^۱ در ۱۱۲۵، پولوتوسی ها که ترک بودند، به دشمن توانمند ویژه ای تبدیل شدند. تا آن زمان پجنگ ها را شکست داده بودند و بر استپ های اوراسیا تا جنوب روسیه سلطه یافته بودند. شاهزادگان روس به جای اتحاد به طور مکرر از چادرنشینان در درگیری های خود استفاده می کردند. به عنوان مثال، شاهزاده اولگ سویاتوسلاویچ^۲ به همراه پولوتوسی ها با ولادیمیر مونوماخ جنگید. پس از مرگ مونوماخ، یوری دولگورویکی^۳ در موارد متعددی از پولوتوسی ها استفاده کرد که برای کیف چالش ایجاد می کرد.

مغول ها دشمن قدرتمندتری بودند. آن ها در ۱۲۲۳ روس ها و پولوتوسی ها را در دون^۴ و کالکا^۵ شکست دادند و سپس به استپ های اوراسیا عقب نشینی کردند. مغول ها در ۱۲۴۰ - ۱۲۳۷ بازگشتند و با به آتش کشیدن کیف و سایر شهرهای بزرگ ضربه سختی به روس ها زدند. آن ها شاهزاده های روس را از نظر سیاسی مطیع کردند و خراج سنگینی بر ایشان تحمیل کردند. پولوتوسی ها که از ۱۱۹۰ به همزیستی مسالمت آمیز با روس ها رو آورده بودند، در اثر ادغام در جمعیت خان نشین مغول یا اردوی زرین^۶، دیگر به عنوان مردمانی متحد وجود نداشتند. روس ها تنها پس از شکست دادن مغول ها در نبرد کولیکووا در ۱۳۸۰ خود را از بند ایشان آزاد کردند، اما سلطه خان نشین [مغول] بر بخش های مهم روس تا یک قرن دیگر ادامه یافت. بنابراین جنگ های داخلی روسی به ناگزیر به اشغال خارجی منجر شد.

روس ها علاوه بر چادرنشینان با تهدیداتی از غرب مواجه بودند. در ۱۲۴۰ - تا حدی هم زمان با یورش مغول ها - مهم ترین حملات از جانب ارتش سوئد و شوالیه های

1. Vladimir Monomakh / Владимір Мономах

2. Oleg Svyatoslavich / Олѣг Святослѣвич

3. Yuri Dolgoruky / Юрій Долгору́кий

4. Don / Дон

5. Kalka / Калка: مکان فعلی این رودخانه نامشخص است.

6. Golden Horde: بخشی از امپراتوری مغول در قرن های ۱۶ - ۱۳ در قزاقستان، روسیه و اوکراین فعلی

آلمانی انجام شد. آلکساندر شاهزاده نووگوراد، سوئدی ها را در رود نوا^۱ شکست داد و دو سال بعد، از نبرد آیس^۲ با شوالیه های توتونیک^۳ [آلمانی] پیروز بیرون آمد. این پیروزی ها به منظور جلوگیری از تهاجم بیشتر به شمال روسیه از جانب غرب که با تلاش سوئدی ها در قرن ۱۲ برای به دست گرفتن کنترل خلیج فنلاند برخوردار از اهمیت اقتصادی آغاز شده بود، ضرورت داشت. آلکساندر در این میان و هر زمان که با تهدید قدرتمند همطرازی از جانب اردوی زرین مواجه می شد با چادرنشینان پیمان صلح می بست - به احتمال، به دلیل نگرانی برای فرهنگ و دین روسیه. شاهزاده با مغول هایی که در مذاکره با ایشان معافیت روس ها را از نبرد در کنار اردوی زرین می گرفت بسیار دوستانه رفتار می کرد و عنوان شاهزاده اعظم ولادیمیر^۴ به او داده شد.

تأثیر مغول ها بر روسیه موضوعی مورد بحث میان محققان است. روایات غرب گرایانه به دلیل بسیاری از چیزهایی هستند که در روسیه مشکل پیدا کرد از جمله عقب ماندگی اقتصادی و انزوای فرهنگی آن از اروپا، به محکوم کردن مغول ها یا تاتارها (در منابع روسی) تمایل دارد. اما روس ها که با نیکلای کارامزین شروع به طرح روایت خود کردند مروج نظریه مسئولیت مغول - تاتار (یوغ) بودند و به موجب آن ضعف و جدایی خود روسیه را دست کم گرفتند. در واقع نبرد قدرت میان شاهزادگان روس واقعیتی اساسی بود که حتی در زمان مغول ها پایان نیافت. شاهزادگان برای امتیازات و عناوین ویژه رقابت می کردند، در حالی که مغول ها برای اهداف سیاسی خود بر حمایت اتکاء می کردند. اما رویکرد غرب گرا به دلیل دیگری نیز اشتباه است: مغول ها دلیل اصلی عقب ماندگی روسیه نبودند. مغول ها از نظر گسترش تجارت، فناوری نظامی و مهارت های مدیریتی از همسایگان شمالی خود پیشرفته تر بودند. به علاوه، به جز بار مالی، اردوی زرین در سبک زندگی روسی دخالتی نمی کرد و ریشه های مسیحی ایدئولوژی آن ها را از بین نبرد. این

1. Neva / Невá

2. Battle of the Ice / Ледовое побоище

3. Teutonic

۵. شاهزاده اعظم ولادیمیر، شاهزاده اعظم کیف و شاهزاده اعظم نووگوراد سه عنوان برای مهم ترین حاکمان در میان

نجیب زادگان روسی بود.

امر به تحکیم چیزی کمک کرد که مورخی آن را «سکوت ایدئولوژیک» یا «سنت مرز قومی - دینی قرون وسطایی» نامیده بود. بر اساس سنت، «اجازه داده نشد که واقعیات همکاری سودمند با کافران بر ایدئولوژی دینی تأثیر بگذارد»^(۶) و این امر به روس ها اجازه داد که با فراموش کردن بحران ایدئولوژیک شکست خارجی، استقلال معنوی خود را حفظ کنند.

روس ها می توانستند نظام مغول را تحمل کنند: تا حدی به این دلیل که این نظام چنان که اغلب گفته می شود آن قدر مداخله آمیز نبود^(۷) و تا حدی به این خاطر که شاهزادگان روس در عمل، از عامل زمان به منظور تحکیم توسعه [پایه های قدرت] نهادی خود استفاده می کردند. کلیسا در ایجاد بنیان های احیای روسیه نقش اساسی پیدا کرد. در زمان مغول ها کلیسا نفوذ و ثروت خود را به سبب هدایای ارزشمند نجیب زادگان، بازرگانان و زمینداران گسترش داد. احیاء، دور از کیف، در نظام مسکویی آغاز شد. متروپولیتن^۱ پیوتر کیف^۲ در ۱۳۲۵ - ۵۵ سال قبل از نبرد کولیکووا - به دعوت ایوان کالیتا شاهزاده محلی، مسند خود را به مسکو منتقل کرد. روس ها به تدریج از اشتباهات خود درس گرفتند.

یکه سالاری مدرن اولیه (۱۵۸۴ - ۱۳۲۵)

پس از به قدرت رسیدن ایوان اول (کالیتا) در مسکو، نظام یکه سالارانه جدیدی به تدریج پدیدار شد. نظام مسکویی خود را به عنوان مرکز یکپارچه سازی روسیه نشان می داد. ایوان اول رابطه دوستانه محکمی با اردوی زرین برقرار کرد و عنوان شاهزاده اعظم ولادیمیر و حق جمع آوری مالیات از تمام شاهزاده نشینان روس به او داده شد. هنگامی که مغول ها او را مسئول جمع آوری خراج کردند، ایوان از قدرت و ثروت خود برای افزایش نفوذ در سرزمین های مجاور استفاده کرد. او از طریق سیاست وام و خرید به «جمع آوری کننده زمین روس ها» تبدیل شد و آن ها را الحاق کرد یا به شاهزادگان محلی اجازه داد که به نیابت از وی حکومت کنند. موقعیت راهبردی مسکو - دور از مرزهای خطرناک و

1. Metropolitan / Митрополит: متروپولیتن (مطران) از رتبه های مذهبی عالی در آیین ارتدوکس شرقی

2. Pyotr of Kiev

نزدیک به راه های تجاری مهم، به ویژه راه نوگورواد به رود ولگا - افزایش ثروت و نفوذ آن را تسهیل کرد. روسیه که تحت کنترل مغول ها بود وارد مرحله حکومت متمرکز مدرن اولیه می شد. پس از نبرد موفق کولیکووا در ۱۳۸۰، مسکو با جسارت ویژه ای برای به دست گرفتن کنترل سرزمین های تابعه ارتدوکس روسی از یک سو از مغول ها و از سوی دیگر از لهستانی ها عمل کرد. حاکمان روسی جدید تا ۱۴۸۰ با گسترش خود، کنترل نووگوراد، پسکوف و سایر شاهزاده نشینان را به دست گرفتند. آن ها در ۱۵۱۴ اسمولنسک را تحت کنترل مسکو درآوردند و سپس کازان^۱، آستراخان^۲ و سیبری را فتح کردند. در اواسط قرن ۱۵ نظام جدید به طور کامل تثبیت یافته بود.

بر خلاف شاهزاده نشینان روسیه، رهبر مسکو - شاهزاده اعظم و سپس تزار [نامیده می شد] - با رأی مردم برگزیده نمی شد. در عوض، نظام انتخابات دودمانی میان حلقه محدودی از نخبگان خانوادگی انجام می داد. با تحکیم قدرت شاهزاده حاکم، ویچه به تدریج محو شد. شاهزادگان تاج و تخت خود را به پسرانشان به ارث می دادند - ابتدا با اجازه مغول ها و پس از پیروزی دمیتری دانسکوی^۳ در نبرد کولیکووا، بدون چنین مجوزی. مسکو همچنین با «گرد آوردن» سرزمین های مجاور تحت کنترل خود، خواهان به رسمیت شناخته شدن توسط دیگران بود. ایوان سوم (ایوان کبیر، حاکم در ۱۵۰۵ - ۱۴۶۲) در گسترش شاهزاده نشین خود به طور خاصی موفق بود. در زمان حکومت خود، اندازه قلمرو دولت مسکو سه برابر شد و اولین شخصی بود که عنوان تزار و «حاکم تمام روس» را [برای خود] انتخاب کرد.

روند یکپارچه سازی داخلی نه تنها با امحای ویچه توسط تزار بلکه با به دست گرفتن کنترل منابع بالقوه مخالفت با قدرت خود همراه بود. کلیسا و نجیب زادگان در این میان اهمیت ویژه ای داشتند. اگرچه کلیسا هرگز قدرت شاهزاده را به طور مستقیم به چالش نکشید، اما اعضای متنفذ محافل مذهبی، ایده خود را برای نظام سیاسی روسیه ترویج

1. Kazan / Казань
 2. Astrakhan / Астрахань
 3. Dmitri Donskoi / Дмíтрий Донскóй

می کردند. در اوایل قرن ۱۶، راهب جوزف وولاتسکی^۱ از صومعه وولاکالامسک^۲ به چهره پرنفوذ ویژه ای در میان مدافعان ایدئولوژی سزار پاپیسم^۳ حکومت تزار به نیابت از کلیسا به عنوان نماینده مستقیم خدا بر زمین تبدیل شد. تزار «خود، انسان بود، اما قدرت وی قدرت خدا بود». بنابراین او باید از قوانین کلیسا تبعیت می کرد و در اصل به کلیسای مسیحی پاسخگو بود.

ایده سزار پاپیسم یا روحانی سالاری، در بستر سقوط بیزانس توسط عثمانی ها در ۱۴۵۳ پدیدار شد. روسیه به عنوان قدرتی مسیحی، سنت مذهبی متمایزی داشت که باید از آن در جهان دفاع می کرد. روسیه با مسیحی شدن، همبستگی خود را با تمدن غربی - در آن زمان، بیزانس - به وجود آورد. اما کمتر از یک قرن بعد، حاکمان روسی باید در شکاف ایجاد شده بین آیین ارتدوکس و غرب کاتولیک دست به انتخاب می زدند. دو قرن سلطه مغول به تجربه آسیب زای روسیه افزود. هنگامی که عثمانی ها در ۱۴۵۳ بیزانس را فتح کردند، روسیه خود را در میان اسلام و اروپای کاتولیک تنها یافت. ایوان سوم شاهزاده اعظم مسکو به منظور نشان دادن استقلال فرهنگی خود از امپراتوری مقدس روم^۴، از پذیرش برتری امپراتور امتناع کرد و پاسخ مکتوب خود به امپراتور را به طور مشهوری با عنوان «حاکم بزرگ تمام روس به لطف خدا» امضاء کرد.^(۸) او بعدها با سوفیا پالایولوگ^۵ برادرزاده کنستانتین یازدهم^۶ آخرین امپراتور بیزانس ازدواج کرد تا وارث امپراتوری روم شرقی^۷ باشد. حدود چهل سال بعد، ایده استقلال فرهنگی، در قالب نظام مسکویی به عنوان روم سوم تجلی یافت.

اما تزار با پذیرش ایدئولوژی روم سوم در صدد وابستگی کامل به کلیسا نبود. او به دلیل اهداف شخصی از جمله ایجاد دولت متمرکز قدرتمندی، به اقتدار «الهی» نیاز

1. Joseph Volotsky / Иосиф Волоцкий

2. Volokolamsk / Волокола́мск

3. Caesaropapism: ایده ترکیب قدرت سکولار حکومت با قدرت مذهبی

4. Holy Roman Empire: ۱۰ - ۱۹ امپراتوری واقع در اروپای مرکزی در قرن های

5. Sophia Paleologue / Софья Палеоло́г

6. Constantine XI: نویسنده به اشتباه از کنستانتین نهم نام برد.

7. Eastern Roman Empire

داشت. چنین دولتی مستلزم نه فقط ایمان مسیحی بلکه اطاعت و وفاداری سیاسی بود. همان طور که ایوان پرسوتوف^۱ ایدئولوگ دولتی توضیح داد، دلیل اصلی اقدام تزار باید عدالت (پراودا) بوده باشد که بالاتر از زور و حتی ایمان است. بنابراین کلیسا در حکومت بر روسیه به شریکی تبدیل می شد که به طور متمایز جایگاهی ثانویه داشت.

نجیب زادگان جایگاه خود را حفظ کردند و دیدگاه های خود را از طریق دومای بویارها - نهاد مشورتی که از زمان کیف وجود داشت - تبیین کردند. در زمان ایوان چهارم (که تحت عنوان گروزی^۲ یا وحشتناک شناخته می شود و بیشتر به صورت «مخوف» ترجمه می شود، حکومت در ۱۵۸۴ - ۱۵۳۰)، آندری کوربسکی^۳ نجیب زاده حتی گفت که تزار باید بر اساس نظر دوما عمل کند، بنابراین حرکت به سوی معادل روسی کنترل و موازنه در نظام را پیشنهاد داد.^(۹) اما نظام مسکو به سوی مسیر مخالف آن در حرکت بود. ایوان چهارم با ایجاد طبقه نیروهای امنیتی وابسته و وفادار به شخص خود، استقلال خود از نجیب زادگان را تقویت کرد. با این کار همچنین کنترل قابل ملاحظه ای بر منابع اقتصادی به دست آورد. شاهزادگان که در اصل زمینداران مستقلی بودند اکنون مجبور به تبعیت از تملک ارضی تزار بودند. این نظام آپریچینینا نامیده می شد که متشکل از قلمروی مجزایی در شمال روسیه بود.^(۱۰) آپریچینیک ها^۴ یا اعضای طبقه امنیتی جدید از مزایای اقتصادی و سیاسی ویژه ای برخوردار شدند و ابزار اصلی اجرای نقشه های تزار بودند.

آپریچینیک ها فقط تا حدی در افزایش درآمد دولت موفق بودند. ابزار دیگر، افزایش مالیات دهقانان بود. با پیشرفت نظام مسکو، دهقانان به تدریج حقوق خود را در نقل مکان از زمینی به زمین دیگری از دست دادند. دولت در اواسط قرن ۱۵ تا حدی در واکنش به بدهی انباشته شده دهقانان، امکان ترک زمین را به یک هفته در سال محدود کرد. ایوان چهارم همچنین به جوامع دهقانی، مسئولیت جمعی پرداخت مالیات (کروگاوایا پروکا^۵)

1. Ivan Presvetov / Ив́ан Пересвѣтов

2. Grozny / Гро́зный

3. Andrei Kurbskiy / Андрѣ́й Ку́рбский

4. Oprichniks / Опрі́чники

5. круговая пору́ка (krugovaya poruka): مسئولیت جمعی در امور

داد. وی بعدها بر مشروبات که فروش آن‌ها فقط در میخانه (کاباک)^۱ قانونی بود مالیات دولتی بست. در خارج، دولت از توسعه طلبی ارضی و تجارت خارجی منتفع می‌شد. فتح کازان، آستراخان و به ویژه سیبری که مملو از خز و منابع دیگر بود هم زمان با آغاز کنترل دولت بر تجارت خارجی، به درآمدزایی کمک کرد. ایوان که به طور خاصی به روابط نظامی نزدیک با انگلستان علاقه مند بود، دریای سفید^۲ و بندر آرخانگلسک^۳ را برای تجار انگلیسی باز کرد. در ۱۵۵۵ شرکت ویژه ای تأسیس شد که تا ۱۶۹۸ انحصار تجارت دوجانبه را در دست داشت.

عوامل اصلی افول نظام سنتی شاهزاده نشینان و گذار آن به یکه سالاری مدرن اولیه هم ماهیت داخلی و هم خارجی داشت. در داخل، نخبگان خودخواه روسیه نقش ویژه ای در آسیب پذیر کردن سرزمین‌های خود در برابر حملات به دلیل مستحکم نکردن آن‌ها در گذشته داشتند. این ضعف سیاسی، با ارتش به نسبت ساده ای همراه شد که بر سربازگیری و شجاعت متکی بود تا مهارت و فناوری. روس‌ها که یک بار از کشتی‌های وایکینگ شکست خورده بودند، بعدها از مغول‌ها شکست خوردند که در سوارکاری، سازماندهی و آموزش منظم مهارت داشتند. مغول‌ها مهارت‌های نظامی برتری داشتند و اغلب در نبرد با ارتش‌هایی که به طور چشمگیری بزرگ‌تر بودند به پیروزی می‌رسیدند. روس‌ها در مقایسه با مخوف‌ترین هم‌آوردان شرقی و غربی، ضعیف و ساده بودند و سازماندهی ضعیفی داشتند. هنگامی که روس‌ها به متمرکز کردن دولت خود پرداختند، به طور ویژه ای نگران آسیب پذیری خود در برابر فشارهای ژئوپلیتیکی بودند. سقوط بیزانس، حامی معنوی روسیه، به شدت موجب تقویت خرد توسعه قابلیت‌های نظامی شد. بزرگ‌ترین توسعه ارضی روسیه اندکی پس از سقوط بیزانس آغاز شد که به عنوان بازتابی از مجموعه ناامن شاهزادگان روسی درک می‌شود. روسیه که در مرکز اوراسیا واقع شده بود مرزهای طبیعی اندکی داشت و از نظر ژئوپلیتیکی دولت ناامنی بود. در محیط خارجی

1. каба́к (kabak)

2. White Sea / Бѐлое мо́ре

3. Arkhangelsk / Арха́нгельск

بی ثبات و اغلب خشن، این کشور اغلب مورد حمله خارجی ها قرار می گرفت و مشغله دفاع از مرزهای خود را داشت.

روسیه علاوه بر مغول ها باید برای مواجهه با دشمنان قدرتمند غربی شامل سوئد، لیتوانی و لهستان آماده می شد. در واقع، از زمان افول اردوی زرین، دولت های اروپایی به سلطه بر اوراسیا متمایل شدند. از زمان لویی چهاردهم^۱ قواعد سیاست قدرت بزرگ اروپایی اغلب مشوق گرایش توسعه ارضی و جنگ بود نه محدود کننده آن. همان طور که دومینیک لیون^۲ نوشت، «در نظام اروپایی، تمام قدرت های بزرگ به افزایش قدرت خود به منظور تأمین منافع خود در جهانی فوق العاده بی رحم و رقابتی تمایل داشتند».^(۱۱) اروپا همچنین به عنوان دشمن برتر از نظر فنی تبدیل شد. نظام مسکویی پس از آزادسازی خود از اشغال مغول ها در موقعیت راهبردی بسیار مطلوبی قرار گرفته بود تا این که انقلابی در فناوری نظامی در اروپا رخ داد. باروت و شگردهای آموزش سربازان، برای ارتش های اروپایی نظم و نیروهای مسلح شده بهتری فراهم کرد و روسیه باید در برابر این چالش می ایستاد. دولت دیگر قادر نبود با دیدگاه مقامات روحانی مبنی بر مضر بودن معنوی باروت هم عقیده باشد.^(۱۲) یک سالاری نیز باید به منظور رعایت الزامات نوسازی نظامی متحول می شد زیرا مستعمره شدن روسیه توسط قدرت های اروپایی به دنبال سرنوشت چین و هند، [عاقبت] احتمالی بدیل آن بود. بنابراین تصمیم سیاسی روسیه برای تحکیم بیشتر نظام یک سالارانه حاصل تجربه تاریخی فاجعه بار مغول ها و احتمال تکرار آن با اروپایی ها بود.

البته روسیه به منظور بقاء خود به عنوان واحدی سیاسی می توانست وارد ائتلافی با قدرت های بزرگ تر شود. شاهزادگان مسکو به منظور به رسمیت شناخته شدن توسط دولت های اروپایی به ویژه با توجه به ریشه های مسیحی خود تلاش بسیاری کردند. نظام مسکویی پس از آزاد شدن از دست مغول ها خواهان به رسمیت شناخته شدن توسط امپراتوری مقدس روم و برقراری رابطه فرهنگی مفید برای طرفین بود. شرایط از نظر

1. Louis XIV

2. Dominic Lieven

سیاسی مطلوب به نظر می‌رسید زیرا اروپا از جانب عثمانی‌های قدرتمند احساس تهدید می‌کرد و به حمایت روسیه نیاز داشت. اگرچه حاکمان اروپایی به روسیه به عنوان متحد نظامی احتمالی نگاه می‌کردند، اما آماده به رسمیت شناسی استقلال آن نبودند. نیت ایوان سوم تصمیم به ازدواج با سوفیا پالایولوگو و سپس افتتاح اولین سفارتخانه روسیه در روم که توسط امپراتوری مقدس روم به عنوان [نشانه] آمادگی وی برای پذیرش برتری روم در نظر گرفته شد، نبود. چهار قرن پس از جدایی و سپس سلطه مغول‌ها، روسیه و اروپا را با دیوار محکمی از بی‌اعتمادی از همدیگر جدا کرد. اروپا دیگر روسیه را جزئی از خود نمی‌دانست. روسیه همچنان به پذیرش اروپایی‌ها وابسته ماند، اما آماده قربانی کردن هویت ارتدوکس متمایز و حاکمیت سیاسی به تازگی کسب شده خود نبود. تا جایی که به روسیه مربوط می‌شد، هر ائتلافی با دولت‌های اروپایی باید بر اساس شرایط برابر شکل می‌گرفت.

در حالی که نامنی، این واقعیت ناگوار، باعث تأکید بر اهمیت استقلال سیاسی می‌شد، روسیه را در اقدام بر اساس تعهدات داخلی خود با مشکل روبرو می‌کرد. یکه سالاری جدید در نظام مسکویی به طور فزاینده‌ای بر نیاز به دولتی قدرتمند تأکید می‌کرد که به موجب آن اقتدار کلیسا را از بین می‌برد، مخالفت نجیب زادگان را متوقف و جابجایی نیروی کار را محدود می‌کرد. نهادهای دولت‌سازی روسیه به بهای آزادی معنوی و سیاست‌های اجتماعی قدرتمند که زمانی در روسیه عصر شاهزاده نشینان به طور گسترده اجراء شده بود، به سوی متمرکز شدن حرکت کردند. روسیه اکنون باید می‌آموخت که چگونه در پاسخ به فشارهای ژئوپلیتیکی خارجی و نه نیازهای داخلی، نوسازی کند.

در نتیجه، نهادهای داخلی روسیه باید در مسیر متمایز خود رشد می‌کردند و از نهادهای غربی فاصله می‌گرفتند. این فرآیند در نیمه دوم حکومت ایوان چهارم به واسطه تأسیس آپریچینا و پایان دادن به مخالفت هر دو نجیب زادگان و کلیسا با خود، به طور ویژه‌ای محسوس شد. اروپایی‌ها در اواخر قرن ۱۶ نیز دولت‌های خود را متمرکز می‌کردند، اما از مبنایی فئودالی و از طریق یافتن مصالحه‌ای میان نخبگان نظامی و تجاری.

روسیه این مسیر را دنبال کرد، اما به دلیل تبدیل تزار به چهره مسلطی که به ندرت از طریق قوانین و مقررات رسمی محدود می شد، بسیار فراتر گام نهاد.

این ملاحظات مربوط به اروپای در حال خیزش و رقابت بین المللی برای قدرت، بر مسأله مسئولیت شخصی تزار روسیه در دور کردن کشور از مسیری غربی سایه افکند؛ مسأله ای که اغلب مورد بحث قرار می گرفت. در روسیه مکتب فکری کاملی به منظور بحث در این باره پدیدار شد که [می گفت،] هویت اصلی اروپایی کشور اولین بار توسط مغول ها و سپس توسط شاهزادگان نظام مسکویی ربوده شد. در میان آن ها، ایوان چهارم - تزاری که از نظر روانی بی ثبات و دگرآزار بود و پسر خود را به قتل رساند - نقش ویژه ای دارد. این نظریه در روسیه معاصر محبوبیت کسب کرده است. به عنوان مثال، فیلم بسیار تحسین شده تزار که در ۲۰۰۹ در روسیه اکران شد سیاست ارباب نجیب زادگان برجسته توسط آپریچینینا و متعاقب آن، افول نظام مسکویی به دوره طولانی بی ثباتی را در اصل به صورت بازتابی از انگیزه های دشمن پندارانه ایوان به تصویر می کشد. این تفسیر، تنگناهای ساختاری و محیط ژئوپلیتیکی کشور را مورد ملاحظه قرار نمی دهد.

بحران بی ثباتی یا هرج و مرج (دوره مشکلات، ۱۶۱۳ - ۱۵۸۴) در پاسخ به مجموعه به نسبت پیچیده ای از شرایطی رخ داد که بیشتر آن ها ساختاری بود. یکی از آن ها، پرداخت روسیه به سلسله جنگ های خارجی طولانی مدتی با لهستان، لیتوانی، سوئد و شوالیه های لیونیایی؛ مقاومت داخلی در برابر متمرکزسازی سیاسی؛ شیوع طاعون و نتایج ضعیف در برداشت [محصولات کشاورزی] بود. به منظور درک خط سیر سیاسی روسیه، معرفی ایوان چهارم به عنوان یک جبار که مسئول اعدام نجیب زادگان و روحانیون بود کفایت نمی کند. مواجهه تزار با نجیب زادگان از الگوی کلی متمرکزسازی و دولت سازی ایجاد شده توسط شاهزادگان مسکو پیروی می کند. آپریچینینا که توسط ایوان خلق شد و دارای ویژگی شخصیت خشن او بود، از طریق افزایش درآمد برای انجام جنگ های خارجی و کمک به از بین بردن چیزی که به گفته سرگی پلاتونوف مورخ روسی «الیگارشی بویارها» نامیده می شد، دولت را تقویت کرد.^(۱۳) مخالفت ها از جانب پسکوف، تور و به ویژه نووگوراد برای مسکو مسأله بغرنجی ایجاد کرد و سرانجام به طور وحشیانه ای

سرکوب شد. اگرچه فرآیند انجام کار می توانست شاهد خونریزی کمتری باشد و با بیگانه شدن خدمتگزاران وفادار تزار همراه نباشد، چه برسد به قتل ایشان، اما تمرکز دولت ایجاب می کرد که اپوزیسیون به نهادی تبدیل شود که نخبگان در آن مشاوره می دادند و قدرت در دست تزار متمرکز بود. جنگ های خارجی می توانست با مهارت بیشتری انجام شود، اما با این حال بعید است که همسایگان اروپایی قدرتمند به گسترش روسیه بی توجه بوده باشند.

جنگ های متعدد با مشترک المنافع لهستان - لیتوانی^۱ کاتولیک، چالشی بود که روسیه آن را به منظور دفاع از هویت خود به عنوان قدرت مسیحی ارتدوکس متمایزی پذیرا شد. تنها پس از الحاق شرق اوکراین به ناحیه تحت سلطه خود بود که مسکو پیمان صلح ابدی^۲ را با ورشو در ۱۶۸۶ امضاء کرد و پس از آن به ترک ها، دشمن فرهنگی دیگر مسیحیان ارتدوکس پرداخت.

در این شرایط بود که پس از مرگ ناگهانی ایوان چهارم در ۱۵۴۸، بحران دودمانی شکل گرفت و دولت با فقدان وارث مناسبی مواجه شد. حملات خارجی ادامه یافت و میان نجیب زادگان جنگ قدرت رخ داد. هرج و مرج همچنین باعث جنگ داخلی شد و دهقانان علیه مقامات دست به سلاح بردند. کشور دچار قحطی وحشتناک و دو اشغال توسط لهستانی ها و لیتوانیایی ها شد. نجیب زادگان بر روسیه حکم می راندند و تا ۱۶۱۳ حاکم مشروعی پدیدار نشد. نظام موجود در مسکو در برابر مجموعه مشابهی از فشارهای خنثی کننده نظام سابق - حملات خارجی همراه با ضعف داخلی - آسیب پذیر نشان داد. اما این بار کشور در قیاس با [دوره] پس از حمله مغول ها بسیار سریع تر احیاء شد که تا حد زیادی به این دلیل بود که طبقات حامی دولت متمرکز از قبل شکل گرفته بود. دهقانان، تجار، شهرنشینان و فرماندهان نظامی طرفدار دولت با حمایت کلیسا، جهت ایجاد ارتش جدیدی به منظور مقاومت در برابر مهاجمان خارجی بسیج شدند. پس از آزادسازی

1. Polish - Lithuanian Commonwealth

2. Eternal Peace Treaty (Perpetual Peace) / Вѣчный мир

کشور، روسیه ای ها سلسله حاکم جدیدی را برگزیدند - رومانوف ها. نظام یکه سالارانه جدیدی در شرف پدیدار شدن بود.

یکه سالاری مدرن و رشد آن (۱۸۵۳ - ۱۶۱۳)

نیروهای از پیش شناسایی شده مدرنیته - اصرار به متمرکزسازی دولت، ارتش و مدیریت - روسیه را در مسیر ابداع نهادهایی طراحی شده توسط شاهزادگان مسکو پیش برد. فشارهای سیاسی اروپایی ها و عصر جنگاوری مدرن برای روسیه راهی جز ادامه دادن به تقویت قدرت تزار به بهای تضعیف سایر طبقات اجتماعی و گروه های نخبگان باقی نگذاشت. نظام که به طور فزاینده ای متمرکز می شد در احیای اقتصادی کشور نیز مفید واقع شد. روسیه تا حد زیادی به سبب عدم وجود اصناف و [همچنین] توان دولت در برداشتن محدودیت های تجار شهری، بهره برداری از منابع سیبری و متمرکز کردن نیروی کار در اطراف مسکو، در ۱۶۳۰ از دوره مشکلات خارج شد.^(۱۴) این متمرکزسازی باعث امحای محدودیت های غیر رسمی موجود بر قدرت تزار نشد. اگرچه برخی از این «کنترل و موازنه ها» تضعیف شده بودند، سایر موارد حفظ شدند و توسعه یافتند. به عنوان مثال، دولت روسیه با اتباع مسلمان خود از طریق یادگیری شیوه های تأمین انتظارات ایشان، رابطه ویژه ای برقرار کرد. در مجموع، پایان هرج و مرج به نظام سیاسی جدید جان داد. نظام که بر مبنای نهادهای مسکویی برپا شده بود، ویژگی های کیفی جدیدی ابداع کرد - ایدئولوژی وفاداری به دولت و امپراتوری و پرداخت به توسعه طلبی ژئوپلیتیکی منطقه ای. رهبری نظام جدید و انتخاب آن هنوز دودمانی بود - نامزدی و سپس تاجگذاری تزار طبق روابط خونی. اولین رومانوف، میخائیل، توسط مجمعی (سابور^۱) از نجیب زادگان روحانیون و بازرگانان برگزیده شد که نماینده مناطق مختلف روسیه بودند. به موازات تثبیت قدرت تزار، سابور استقلال خود را از دست داد و فقط در مواقع خاص به دستور تزار تشکیل جلسه می داد. چهارمین رومانوف، پتر کبیر، عنوان امپراتور تمام روسیه را برگزید تا پیروزی خود را بر سوئد تثبیت کند و روسیه را به جایگاه قدرت حاکمی ارتقاء

1. Собор (sobor)

دهد. نظام دودمانی از ویژگی غیر قابل پیش بینی بودن برخوردار بود و به طور بالقوه مستعد بحران بود. نایب السلطنه‌ها همواره خواهان واگذاری قدرت به وارثان مشروع خود نبودند. در زمانی که بیش از یک وارث وجود داشت، رقابت‌های زیادی برای قدرت درمی‌گرفت. قدرت پتر اول توسط سوفیا، خواهر ناتنی وی به چالش کشیده شد. کاترین کبیر شوهر خود پتر سوم را عزل کرد. پاول^۱ پسر کاترین از طریق توطئه افرادی به قتل رسید که خواهان به قدرت رسیدن آلکساندر، پسر پاول، بودند.

اولین تفاوت مهم نظام رومانوف با مسکویی در ارائه هویت ملی جدید بود. در عصر دولت‌های حاکم اروپایی که به طور فزاینده‌ای سکولار می‌شدند، پتر کبیر از ایدئولوژی مذهبی روم سوم دست کشید و ایدئولوژی میهن پرستی دولتی یا وفاداری به دولت را تحمیل کرد. به موازات این که سیاست در اروپا به شکل تجمیع قدرت ملی درمی‌آمد، دین به طور فزاینده‌ای تابع ملاحظات دولت می‌شد. اروپا با ایجاد محیط ویژه‌ای که حاکمان روسیه در آن از اصلی‌ترین ارزش‌های خود دفاع می‌کردند، در تفکر روسیه جایگاه برجسته‌ای پیدا کرد. جانشینان پتر از طریق ترویج ایده‌های ملی مختلف، توسعه ارتباط دولت - جامعه را ادامه دادند. به عنوان مثال، نیکلای اول در قرن ۱۹ تلاش کرد از طریق هدایت شهروندان به حمایت مردمی از تزار و مذهب ارتدوکس، «ملیتی رسمی» ایجاد کند.^(۱۵)

با گسترش امپراتوری، ایجاد شهروندی و وفاداری به پادشاه اهمیت ویژه‌ای یافت. گسترش مرزهای روسیه دیگر به سرزمین‌های مسیحی ارتدوکس محدود نمی‌شد. روسیه به طور خاص سرزمین‌های جنوبی در آسیای میانه و قفقاز را که شامل اکثریت مسلمان می‌شد الحاق کرد. با افزایش چالش‌ها درخصوص ادغام گروه‌هایی که از نظر فرهنگی متنوع بودند، مفهوم وفاداری به دولت به عنوان یک نهاد در این فرآیند مفید واقع شد. روابط ویژه امپراتوری روسیه با اسلام، از زمان کاترین کبیر و از طریق حمایت از آن دسته از مقامات مسلمانی انجام شد که مایل به تبعیت از دستورات کلی امپراتوری بودند و حتی در دعای بین مسلمانان از [محدوده] رود ولگا گرفته تا آسیای میانه داوری می‌کردند.^(۱۶)

نهادهای داخلی روسیه از نهادهای اروپایی متمایز ماندند و بیشتر در مسیر از بین بردن منابع قدرت سیاسی مستقل خارج از دولت حرکت کردند. در زمان سکولار شدن اروپا، روسیه نظام رعیتی را قانونی کرده بود. این قانونی شدن در ۱۶۴۹ در واکنش به بدهی انباشته شده دهقانان به نجیب زادگان و محدودیت های دولتی برای مهاجرت آزادانه انجام شد.^(۱۷) اگرچه تزارهای روسیه از مسئولیت سنتی خود برای [تضمین] آزادی ها و رفاه رعایای خود آگاه بودند، اما با این حال میزان مالیات مردم را همچنان افزایش دادند. فقر و عقب ماندگی اقتصادی نسبی حذاق از دو نظر به کار می آمد: دولت قادر به درهم شکستن مخالفت نجیب زادگان و تحمیل نظام دستوری سربازگیری طولانی مدت می شد. پتر کبیر که مصمم به رفع تمام محدودیت های مرتبط با بسیج نظامی بود، در ادامه، پیوستن مردان زیر ۵۰ سال در روسیه را به صومعه ها ممنوع کرد. دلیل آن از نظر نظامی این بود که «روسیه به همان اندازه که طبق استانداردهای اروپایی، «عقب مانده» بود، قدرتمند بود».^(۱۸) بر خلاف آن در اروپا، متمرکز شدن دولت تا حدی به دلیل لزوم مذاکرات پیچیده ای میان پادشاهان، بازرگانان و لردهای فئودال، فراگیر نبود.^(۱۹)

نجیب زادگان و کلیسا نیز شاهد از بین رفتن استقلال خود بودند. پس از تحمیل جدول سلسله مراتب توسط پتر، نجیب زادگان دیگر قادر به مخالفت با تلاش دولت برای متمرکزسازی نبودند. آن ها به جای مدعی شدن حقوق وراثتی خود مجبور به کسب جایگاه از طریق خدمت به دولت بودند. پتر علاوه بر ایجاد جدول سلسله مراتب، دومای بویارها را منحل کرد و سنای ده عضوه را جایگزین آن نمود. سنا کارکردهای مقننه، اجرایی و قضایی را با هم ترکیب می کرد، اما به طور مستقیم به امپراتور وابسته بود. جایگاه کلیسا نیز به چالش کشیده شد. یکی از تحولات بسیار مهم در زمان آلکسی اول رخ داد که به منظور ختنی کردن بلندپروازی های پاتریارک نیکون اقدام کرده بود. پاتریارک نیکون تغییراتی را در کلیسا به منظور تبعیت از آیین های یونانی پیشنهاد داده بود، اما به دنبال احیای این بلندپروازی قدیمی بود که نیروی پشت حکومت تزار [و مشروعیت دهنده] باشد. آلکسی با تغییرات در کلیسا موافقت کرد، اما مداخله نیکون در دولت را نپذیرفت.

سپس پتر، پسر آلکسی، جایگاه پاتریارک را حذف کرد و نقش کلیسا را تا سطح یک وزارتخانه تنزل داد. به جای پاتریارک، شورایی از ده روحانی [تحت عنوان] شورای مقدس تشکیل شد و در همان ساختمان سنای دولتی فعالیت کرد.

با وجود متمرکزسازی قدرت، یکه سالاری جدید روسیه محدودیت های اطلاعاتی مهم سنتی قدرت تزار را حفظ کرد. اگرچه نهادهایی از قبیل کلیسا، سنا، مشاوران، حاکمان محلی و ملیت ها توان و تو کردن تصمیمات حاکم را نداشتند، [اما] در نقش واسطه های ضروری میان دولت و جامعه عمل می کردند. بنابراین یکه سالار به دیدگاه های متنوعی دسترسی داشت و در صورت تمایل می توانست طبق آن ها عمل کند. هنگامی که دولت احساس می کرد فشار در زمینه بقاء تمام شده بود، اغلب به خدمتگزاران وفادار خود امتیازاتی می داد و اصلاحاتی را آغاز می کرد. به عنوان مثال، الیزابت و کاترین کبیر که در طول بخش اعظم قرن ۱۸ حکومت کردند، نجیب زادگان را تقویت کردند. الیزابت به نجیب زادگان اجازه داد که خدمت خود را به دولت کاهش دهند در حالی که کاترین کبیر خدمت نظامی اجباری آن ها را لغو کرد. آلکساندر اول در قرن ۱۹ به تبدیل سنا به قدرتی اجرایی پرداخت و در صدد ایجاد پارلمانی دارای قدرت قانونگذاری برآمد. اصلاحات آلکساندر دوم گسترده تر بود و آزادسازی رعایا، کاهش سانسور دولتی و ایجاد نهادهای خودگردان محلی را شامل می شد. بنابراین نظام متمرکز می شد، اما تعادل از بین نمی رفت. تزار نمی توانست با اتکاء بر نهادهای قدرت موجود بر این کشور بسیار پیچیده کنترل کاملی اعمال کند و فقط هنگامی مداخله می کرد که ضرورت داشت.

یکه سالاری سن پترزبورگ^۱ مانند نظام های قبلی در پاسخ به تهدیدات قدرتمند خارجی تکامل یافت. روسیه علاوه بر اصرار بر استقلال فرهنگی خود از زمان رد پیشنهاد پیوستن به امپراتوری روم شرقی، خواهان استقلال بود. روسیه که از نظر ژئوپلیتیکی بی ثبات بود همواره در فکر دفاع از مرزهای بی ثبات و استقلال سیاسی خود در عین تلاش برای کسب و حفظ شهرت بین المللی به عنوان قدرتی بزرگ بود. استقلال سیاسی

به یکی از اهداف دائمی روسیه تبدیل شده است و مفهوم استقلال الهامی برای بسیاری از آثار مکتوب روسی درباره ژئوپلیتیک بوده است. همین منطق جغرافیایی باعث می شد که روسیه به منظور حفظ خود در بحبوحه فشارهای خارجی قدرتمند، به قدرت بزرگی تبدیل شود. اما بلندپروازی نظام جدید دیگر در وهله اول دفاعی نبود. رفتار توسعه طلبانه قدرت های اروپایی، روسیه را نه فقط به تأمین مرزهای خود بلکه تلاش برای گسترش آن ها، شامل یکپارچه کردن سرزمین هایی ترغیب می کرد که از نظر تاریخی روس ها در آن ساکن نبودند. متفکران روسیه که تا حدی تحت تأثیر واقعیات محلی و تا حدی اقدامات اروپایی ها بودند، به «منطق اجتناب ناپذیر جغرافیا»^(۲۰) اعتقاد داشتند که گسترش کشور ایشان را در جهات مختلف از طریق به دست آوردن «مرزهای طبیعی» تجویز می کرد. روسیه علاوه بر ملاحظات ژئوپلیتیکی، در قبال زندگی هم کیشانی که خارج از دولت روسیه، به طور خاص درون امپراتوری عثمانی، زندگی می کردند احساس مسئولیت داشت.

حاکمان روسیه که بر اساس این تفکر عمل می کردند، به دنبال ایجاد سلطه منطقه ای و نه جهانی بودند. بر خلاف قدرت های اروپایی که برای کنترل بر آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا تلاش می کردند، بلندپروازی های روسیه به سلطه بر سرزمین های پهناور اوراسیا از شرق دور^۱ تا بالکان^۲ و اروپای شرقی محدود بود. روسیه پس از ایجاد مرز در غرب، به جنوب رو آورد. در سراسر قرن های ۱۸ و ۱۹ جنگ های متعددی با ترکیه کرد که تا حدی به خاطر حفاظت از حقوق میلیون ها مسیحی درون امپراتوری ترکیه بود - بیش از یک سوم جمعیت آن. رقابت با امپراتوری عثمانی در قرن ۱۸ با تلاش های پتر و جانشینان وی برای حفاظت از اسلاوهای بالکان و تأمین کنترل بر دریای سیاه، به طور ویژه ای تشدید شد. روسیه در ۱۷۳۹ ترکیه را شکست داد و با پیمان بلگراد^۳ دریای سیاه را به دست آورد. کاترین کبیر دو جنگ موفق دیگر با ترکیه کرد و بر نواحی آزوف^۴، کریمه^۵ و اودسسا^۶ کنترل

-
1. Far East / Дальний Восток
 2. Balkans
 3. Treaty of Belgrade
 4. Azov / Азов
 5. Crimea / Крым
 6. Odessa / Одесса

بیشتری به دست آورد. سیاست حفاظت از «برداران» اسلاو - ارتدوکس در قرن ۱۹ هنگامی ادامه یافت که روسیه با ترکیه بر سر استقلال یونان جنگید و حتی تحت حمایتی مسیحیان ارتدوکس در استان های دانوبی^۱ مولداوی و والاشیا^۲ را به دست آورد. جنگ کریمه نیز تا حد زیادی به منظور حفاظت از مسیحیان ارتدوکس و حفظ کنترل روسیه بر دریای سیاه انجام شد. روسیه پس از بهبود یافتن از این شکست به سیاست های جسورانه در بالکان و آسیا بازگشت. سه دهه آخر قرن ۱۹ شاهد گسترش موفق روسیه در بخش اعظم آسیای میانه و قفقاز از طریق خنثی کردن بلندپروازی های بریتانیا و ایران^۳ برای سلطه بر منطقه بود.

ترکیب دشمنان خارجی روسیه از لهستانی های و لیتوانیایی ها در قرن ۱۷ به سوئدی ها، اتریشی ها و عثمانی ها در قرن ۱۸؛ فرانسوی ها، بریتانیایی ها و عثمانی ها در قرن ۱۹ و ژاپنی ها و آلمانی ها در قرن ۲۰ تغییر کرد. اجتناب از منازعه مسلحانه مطرح نبود زیرا بسیاری از قوانین حضور در باشگاه قدرت های بزرگ، «ساده و وحشیانه بود: برای کسب کردن باید یک عضو فعلی [قدرتی بزرگ] را در جنگ شکست داد».^(۲۱) روسیه که از نظر اقتصادی عقب مانده بود، از آغاز سلطه اروپا بر جهان مجبور بود به قدرت بزرگی تبدیل شود و واقعیات نظامی گری را بپذیرد.

این ملاحظات رقابت بین المللی به توضیح رشد کلی نظام سیاسی روسیه از زمان پتر کبیر کمک می کنند. اقدامات غرب گرایانه برای مسئول دانستن پتر در [شکل گیری] نهادهای اصلی و ترقی این نظام کافی نیست. منتقدان پتر عبارت بودند از متفکران مذهبی، از مؤمنین کهن گرفته تا پیوتر چاآدایف^۴ و اسلاوگرایان اولیه و همچنین افرادی نظیر نیکلای کارامزین مورخ که آن دسته از آداب و سنن روسی را گرامی می داشتند که با نوسازی تزار از بین رفته بود. اما ساختار رقابتی روابط بین الملل و نه فقط شخصیت پتر،

1. Danubian

2. Walachia

۱. روسیه طی دو جنگ در ۱۸۱۳ - ۱۸۰۴ و ۱۸۲۸ - ۱۸۲۶، بخش هایی از ایران را از طریق دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای به خاک خود الحاق کرد. پیش از آن نیز دو کشور در ۱۶۵۳ - ۱۶۵۱ (پیروزی ایران)، ۱۷۲۳ - ۱۷۲۲ (پیروزی روسیه) و ۱۷۹۶ (فاقد طرف پیروز) با یکدیگر نبرد کرده بودند.

4. Pyotr Chaadayeuv / Пётр Чаадаёв

روسیه را به مسیر نظامی گری و نوسازی دولتی حرکت داد. نقش تزار در واقع بسیار بزرگ بود، با این حال ضرورت از پیش موجود درخصوص حفاظت از حاکمیت دولت در محیط خارجی فوق العاده بی ثبات را تقویت کرد. بدون پتر یا شخصی شبیه او بر تخت پادشاهی، ممکن بود روسیه به عنوان دولت مستقلی دوام نیاورد. این کشور پیش و پس از پتر مجبور بود به فشارهای نظامی وارد شده از خارج بپردازد و همین فشارها بود که تزارها را به تحکیم هرچه بیشتر قدرت خود از طریق محدود کردن خودمختاری سایر گروه های اجتماعی ترغیب کرد. از قرن ۱۹ بیشتر متفکران روسیه به طور فزاینده ای تصمیمات دشوار گرفته شده توسط پتر را پذیرا شدند. غرب گرایان، سوسیالیست ها و حتی متفکران مذهبی از قبیل ولادیمیر سالایوف، به تزار، شخصیت برجسته روسیه، به عنوان شخصی لازم برای توسعه کشور اعتبار دادند. اوراسیاگرایی، مکتبی دیگر، با سوگیری طرفدار غرب پتر اختلاف داشت، اما اصل تمرکز قدرت در داخل را زیر سؤال نبرد. به گفته گئورگی ورنادسکی^۱ «یکه سالاری و نظام رعیتی بهایی بود که مردم روسیه باید به منظور بقای ملی می پرداختند».^(۲۲)

نظام پتر تا حد زیادی به این دلیل از نظام مسکویی بیشتر دوام آورد که نظام جدید، متمرکزتر رشد کرد. روسیه قادر بود به فشارهای فزاینده از خارج پاسخ دهد زیرا می توانست درآمد کافی داشته باشد، فناوری نظامی مورد نیاز را به عاریه بگیرد و به میزان لازم سرباز بگیرد. جانشینان پتر نمی توانستند به طور اساسی از الگوی ایجاد شده منحرف شوند. پروژه های اصلاحی آن ها - از ایده های میخائیل اسپرانسکی^۲ گرفته تا اصلاحات بزرگ^۳ آلكساندر دوم و مانیفست اکتبر ۱۹۰۵ نیکلای دوم - فقط در صورتی که به اصل محوری نظام یکه سالاری، [یعنی] قدرت متمرکز، احترام می گذاشتند موفق می شدند. به محض این که این اصول با تهدید مواجه می شدند تزارها از نیت اصلاح طلبانه اصلی خود دست می کشیدند.

1. George Vernadsky / Георгий Вернадский
 2. Great Reforms / Великие Реформы
 3. Mikhail Speranski / Михайл Сперанский

نمونه ای از این تغییر مسیر دیدگاه اصلاح طلبانه به محافظه کارانه [در زمان جلوس] بر تخت پادشاهی، آلكساندر اول است. تزار به عنوان لیبرالی اروپایی به قدرت رسید که دیدگاه های سیاسی وی توسط استاد او فریدریک سزار دو لا هارپ^۱ سوئسی و تحت تأثیر تجربه انقلابی فرانسه شکل گرفته بود. نقشه آلكساندر برای اصلاحات داخلی، گسترده بود و آزادسازی رعایا و تغییرات در نظام های اجرایی و آموزشی و قانون اساسی را شامل می شد. تزار در رابطه با خارج، شکل گیری نظم اروپایی لیبرال را در تصور داشت و خواهان پیمان صلح جدیدی پس از پایان جنگ های ناپلئونی بود که در حکم «مبنایی برای روابط متقابل دولت های اروپایی» می شد و آن ها را ملزم می کرد که پیش از استفاده از تمام ابزارهای میانجی گری، جنگ دیگری را آغاز نکنند و این قدرت را می داد تا علیه ناقضان پیمان اقدام کنند.^(۲۳) اما تجربه جنگی آلكساندر دیدگاه سکولار لیبرال وی را به چالش کشید و متحول کرد. هنگامی که ناپلئون مسکو را اشغال کرد و محبوبیت تزار در پایین ترین سطح قرار گرفت، آلكساندر به دین رجوع کرد. او از ایده های انقلابی فرانسوی وحشت فزاینده ای داشت و بعدها تأسیس اتحاد مقدس^۲ برای سرکوب رژیم های انقلابی را پیشنهاد داد و آن ها را در کنار مترنیک^۳ در اتریش و فریدریش ویلهلم [دوم]^۴ در پروس، تهدید اصلی اروپا دانست.

نیکلای اول برادر آلكساندر اول، بر همین اساس اقدام کرد. او نه تنها شورش های داخلی را سرکوب کرد بلکه با رهبری سرکوب انقلاب های ملی گرایانه دهه ۱۸۴۰ در اروپا به ژاندارم اروپا^۵ ملقب شد. با افزایش واگرایی ارزشی روسیه و اروپای لیبرال، رقابت قدرت [در سطح] بین المللی، در تحکیم یکه سالاری روسیه به طور مجدد نقش ایفاء کرد. بریتانیا و فرانسه از نظام وین^۶ راضی نبودند و هر یک به دنبال به چالش کشیدن جایگاه

1. Frédéric-César de La Harpe

2. Holy Alliance / Священный Союз

3. Metternich

4. Friedrich Wilhelm II

5. Gendarme of Europe

6. Vienna system: اولین مرحله کنسرت اروپا که به نام کنگره اروپا (۱۸۱۵ - ۱۸۱۴) نیز شناخته می شود.

روسیه به عنوان رقیبی برای مقام قدرت بزرگ بودند. قدرت های اروپایی با اصرار بر این که روسیه بیش از اندازه «بربر» و «یکه سالار» بود، خواهان از بین بردن نفوذ آن در بالکان بودند. این رقابت بین المللی به دلیل اصلی جنگ کریمه تبدیل شد. روسیه پس از شکست، ایده اصلاح نظام را احیاء کرد. مانند گذشته، حفظ رقابتی بودن قابلیت نظامی دولت، برای دیدگاه های دنیال کننده اصلاحات حائز اهمیت بود.

مطالعه بیشتر

برای روسیه پیشا مدرن و ریشه های اروپایی و آسیایی آن، نک.

Janet Martin, *Medieval Russia, 980–1584* (Cambridge: Cambridge University Press, 2008), and Nicholas V. Riasanovsky, *Russian Identities: A Historical Survey* (Oxford: Oxford University Press, 2005).

برای اشغال مغول و تأثیرات بر روسیه، نک.

David O. Morgan, *The Mongols*, 2nd ed. (Malden, MA: Blackwell Publishing, 2007), and Charles J. Halperin, *Russia and the Golden Horde: The Mongol Impact on Medieval Russian History* (Bloomington: Indiana University Press, 1985).

برای نظام مسکویی، نک.

Robert O. Crummey, *The Formation of Muscovy, 1304–1613* (New York: Longman, 1987); Marchall T. Poe, "A People Born to Slavery": *Russia in Early Modern European Ethnography, 1476–1748* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 2000); and Nancy Shields Kollman, *By Honor Bound: State and Society in Early Modern Russia* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1999).

برای دوره مشکلات، نک.

Chester S. L. Dunning, *Russia's First Civil War: The Time of Troubles and the Founding of the Romanov Dynasty* (University Park: Pennsylvania State University, 2001).

برای برده داری، نک.

Richard Hellie, *Slavery in Russia, 1450–1725* (Chicago: University of Chicago Press, 1982).

برای پتر و جایگاه وی در تاریخ و اندیشه روسیه، نک.

Robert K. Massie, *Peter the Great: His Life and World* (New York: Random House, 1981), and Nicholas V. Riasanovsky, *The Image of Peter the Great in Russian History and Thought* (New York: Oxford University Press, 1985).

برای رومانوف ها، نک.

W. Bruce Lincoln, *The Romanovs: Autocrats of All the Russias* (Garden City, NY: Anchor, 1983); Marc Raeff, *The Well-Ordered Police State: Social and Institutional Change through Law in the Germanies and Russia, 1600–1800* (New